



نشانی برای دریافت و انتشار  
ایمیل های شما

Info\_sabz1388@yahoo.de

۶

۱۳ مرداد ۱۳۸۸



اولین روزنامه اینترنتی

**سبز**  
GREEN  
NEWS PAPER

جراحی روح- محسن مخملباف  
تقدیم به محمد علی ابطحی

صفحه: ۱۳

دعوت از موسوی، کروبی و خاتمی برای پیوستن به مردم

# چهارشنبه: احمدی نژاد نه!



تیراز این شماره:  
425000



چهارشنبه ۹ صبح  
تهران : میدان بهارستان  
شهرستانها : مقابل بازار  
اصلی

صفحه: ۱۶

واکنش جهانی به دادگاه کودتا چیان

نمایش امنیتی ، مسخره و تکراری

موسوی: صحنه سازی ناشیانه کروبی: نمایش خنده دار

واشنگتن تایمز: زندان های مخوف کودتاچیان

گاردین: محاکمه فله ای رهبران

ویژه نامه محمد علی ابطحی

با آثاری از: هوشنگ اسدی- نوشابه امیری- اکبرگنجی- جمال

رحمتی-مجتبی سمیع نژاد- رضا فانی یزدی - حمید فرخنده-

محمد رضا فطرس- فهمیه موسوی نژاد- ابراهیم نبوی

صفحات: ۲-۱۲


ناشر



خبرگزاری ایران سبز

موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز یقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهبلا بهار دوست

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

بیانیه شماره ۱ کمیته هماهنگی خبررسانی  
جنبش سبز

مجلس آنجاست که  
مردم هستند

صفحات: ۱۶

هنر سبز

ترانه ای تقدیم به  
محمد علی ابطحی

صفحات: ۱۵

راههای سبز

برای تمرکز، صرفه جویی در وقت و  
ممانعت از نفوذ اخبار امنیتی ، ای میل ها  
خود را برای ما بفرستید. آنها را در  
سایت سبز و در صفحات زیر ببینید:

صفحات: ۲-۳



## راههای سبز

تارک چنین محاکماتی در اندیشه حل بحرانی باشند که کشور را در بر گرفته است. کربوی دیروز پیشنهادهی داشت که آن را تنها راهکار خروج از این شرایط دانست. او پیشنهاد کرد تا نمایندگان از سوی کربوی، رضایی و احمدی نژاد در مقابل دوربین صداوسیما به صورت شفاف و علنی به بیان دلایل خود درباره انتخابات بپردازند و آن گاه مردم به عنوان هیات منصفه خود به داوری برخیزند. مهدی کربوی چنین گفت: «جریانی که معتقد است ما در انتخابات شکست خوردیم میگوید که مردم به ما رای نداده‌اند و بنابراین است که ما چنین انتقاد و اعتراض می‌کنیم به جای اینکه اینگونه حرف بزنند و به چنین رفتارهایی روی بیاورند به دنبال راهحلی برای خروج از بحران باشند. اینگونه حرف زدن و بازداشت‌های گسترده و ایجاد رعب و وحشت میان مردم مراحل مناسبی برای خروج از بحران نیست بلکه به آن دامن زده می‌شود.» کربوی تأکید کرد: «اگر واقعا صداقت و صراحت دارید و مطمئن هستید که تقلبی صورت نگرفته و از بیان حقایق نمی‌ترسید نماینده‌ای از میان ناظران و مجریان انتخابات تعیین کنید و با نماینده داوطلبان در تلویزیون به بحث بنشینید و آنگاه یک نظر سنجی از مردم انجام دهید تا حقیقت آشکار شود.»

مهدی کربوی دیروز این پیشنهاد را در پاسخ به پرسش خبرنگار اعتماد ملی مطرح کرد که تحلیل او را درباره دادگاهی که روز شنبه برگزار شد بررسی کنید. کربوی در پاسخ به این پرسش به اعتراضات اصلاح‌طلبان در دادگاه اشاره کرد و با تأکید بر اینکه این اظهارات مشخص نیست در چه شرایط و با چه ملاحظاتی مطرح شده است گفت: «من هم دیروز از آغاز دادگاه خبری که در این باره منتشر می‌شد را خواندم و البته متن کامل کیفرخواست را نیز دقیقاً مطالعه کردم. پس از آنکه در جریان اخبار قرار گرفت اول به این فکر کردم که چرا باید اینطور شتاب زده و با سرعت چنین کیفرخواست ضعیفی علیه همه چهره‌های نام و نشان دار تهیه شود و آن را در تلویزیون مطرح کنند و دادگاهی را به این صورت و بدون آنکه خانواده‌ها و وکلای آنها در جریان باشند برگزار کنند و در پاسخ به این سوال ذهنی‌ام بود که احساس کردم که این عجله بنا بر آن است که این هفته تنفیذ و تحلیف را پیش رو داریم و از سوی دیگر حوادثی در مراسم چهل‌جان‌باختگان 30 خرداد در بهشت زهرا و برخی شهرهای روی داد که باید بدان واکنش نشان داده می‌شود.» کربوی با اشاره به متن کیفرخواستی که در دادگاه ارائه شد گفت: «در این کیفرخواست متن و کلیات وجود دارد یکی اینکه در این انتخابات به پشت سر گذاشتن هیچگونه تقلبی روی نداده است و بازداشت‌ها نیز به آن اقرار کرده‌اند و آنها تأکید داشته‌اند که نظارت و اجرا بسیار خوب بوده است و در واقع تحریکات آنها و اعتراضاتشان نیز با هدف سیاسی صورت گرفته است. از سوی دیگر در همین کیفرخواست اشاره شده که این افراد به دنبال اجرای انقلاب مخملی و براندازی بوده‌اند. من درباره این بخش نوم یعنی اتهامی که درباره انقلاب مخملی مطرح شده است صحبت نمی‌کنم چرا که قصد ندارم وارد این بحث شوم. هر فردی و گروهی مسوول رفتار خودش است و هر کسی هرکاری کرده و هر موضعی داشته باید خودش از آن دفاع کند. ولی این را هم می‌گویم که در هر کشوری ممکن است کسانی با گروهی باشند که حتی اسلحه وارد کشور کنند ولی این مسائل باید به صورت مستقل پیگیری و مسیبلان آنان محاکمه شوند. ولی من می‌گویم که این‌ها که درباره اصل این دادگاه به برگزار شد صحبت کنم.» کربوی افزود: «مواضع من همیشه صریح و شفاف بوده است و من همواره وفادار به امام و نظام جمهوری اسلامی و آرمان امام بوده‌ام و همیشه دغدغه دفاع از منافع ملی کشور را داشته‌ام و هیچ‌گاه اصول را زیر پا نگذاشته‌ام و هم نسبت به تحجیرگرای اعتراض کرده و به عدم رعایت حقوق شهروندی معترض بوده‌ام و از سوی دیگر به ساختار شکنی‌های نیز شداد داده‌ام. ولی آنچه که اکنون می‌خواهم بدان اشاره کنم این است که این اعتراضات تا چه اندازه دارای ارزش است آن هم در شرایطی که کشور در حالت عادی نیست و بازداشت‌های گسترده صورت گرفته و بسیاری نیز جان باخته‌اند.» وی با طرح این پرسش که آیا مردم این اعتراضات را باور می‌کنند گفت: «من بارها با گفتمان‌های گوناگونی که ما صدافانه با مردم برخورد نکنیم باید انتظار داشته باشیم که مردم حرف‌های درست و شفاف و بدون ابهام ما را نیز باور نکنند چه برسد به اینکه حرف‌های نادرست و ناصحیح ما را بخواهند باور کنند. وقتی در یک جامعه‌ای مردم شاهد آن هستند که با آنها برخورد‌های خشن می‌شود و آنگاه گفته می‌شود که این کار از سوی لباس‌شخصی‌ها و نیروی بسیج صورت نگرفته است و اراذل و اوباش این کار را کرده‌اند، در جامعه‌ای که به خوابگاه دانشجویان حمله می‌شود و مردم نیز شاهد حمله به آنجا بوده‌اند ولی می‌گویند این از سوی نیروهای ما نبوده است، در جامعه‌ای که جنازه عزیزی را تحویل خانواده‌اش می‌دهند و آنگاه می‌گویند که ما نمی‌دانیم مسوول جان باختن وی چه کسی بوده است آیا مردم این را باور می‌کنند که افرادی را با لباس‌های زندان و تحت‌الحفظ بیاورند و آنها اعتراف کنند که تقلبی در انتخابات صورت نگرفته است؟» کربوی با تأکید بر مواضع گذشته خود که معتقد است دستکاری در انتخابات صورت گرفته است گفت: «من می‌گویم که در این انتخابات تقلب سازمان یافته روی داده است و البته شرایط به گونه‌ای است که اگر ما هم بگوییم تقلبی نشده است مردم خودشان به عنوان صاحبان رای وارد میدان شده‌اند و از سرنوشت رای خود می‌پرسند. البته همه کسانی که به خیابان‌ها آمده‌اند به انقلاب و اصل نظام جمهوری اسلامی وفادار هستند و این افراد به دنبال انقلاب مخملی نیستند. مردمی که رای دادند و تکبیر می‌گویند به دنبال سرنوشت رای خود هستند و خواست و مطالبه‌ای قانونی دارند.» کربوی تأکید کرد: «در سال‌های اخیر در انتخابات‌های گذشته نیز تقلب‌هایی صورت گرفته است در انتخابات ریاست جمهوری نهم تقلبی آشکار صورت گرفت و حق کسبی شد یا اینکه در انتخابات مجلس هشتم تقلب‌ها بسیار گسترده بود ولی دفعات گذشته تقلب‌ها آنچنان آشکار نبود که مردم اینچنین عکس‌العمل نشان دهند. ولی همواره گفته شده که خداوند به انسان‌ها برای تخلفاتی که انجام می‌دهند امان می‌دهد ولی جایی می‌رسد که مچ آنها را می‌گیرد. پس این بار فکر نمی‌کردند که مردم مچ‌گیری کنند و فکر می‌کردند که مانند دفعات گذشته مردم سکوت خواهند کرد و از کنار ماجرا می‌گذرند.» وی افزود: «به نظر من این تخلف انجام شده ولی تحرکاتی اینچنینی و این نمایش‌های خودساخته‌ای که برگزار می‌شود تنها اعتبار نظام را زیر سوال می‌برد و خود موجب افزایش اختلاف و بدبینی می‌شود و مردم نیز بیشتر تحریک می‌شوند.»

کربوی با اشاره به اظهارات اصلاح‌طلبان در دادگاه گفت: «آخر قطور می‌شود فردی که معتقد است در انتخابات تقلبی روی داده است و البته در متن کیفرخواست نیز به این اعتقاد آنان اشاره شده است پس از این مدت بازداشت می‌آید و در مقابل دادگاه می‌گوید که تقلبی صورت نگرفته است. یعنی این افراد در زندان تنبیه شده و فکر و اعتقاد خود را تغییر داده‌اند! یا اینکه آن زندانیان دارای نفس مسیحایی بوده و موجب شده که این افراد تحت تأثیر قرار بگیرند!» وی با اشاره به ماجرای سعید سیرجانی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای گفت: «زمانی سعید سیرجانی نویسنده معروف که در قتل‌های زنجیره‌ای در زندان جان باخت نوشته‌هایی داشت که در آن اهانت به جبهه و دفاع مقدس صورت می‌گرفت و بنا بر همین او را بازداشت کردند ولی وقتی که او به زندان رفت در داخل زندان مطالبی

اولین صحنه از پرده جدید کودتای ۲۲ خرداد با تمسخر افکار جهانی روپرو شد. صاحب نظران دیرایران و جهان اولین جلسه " دادگاه" دستگیر شدگان را نمایش تکراری مسخره ای یافتند که زندانیان مجبورند در آن زیر سو نیزه ستاریومی بازجویان را به اجرا در بیاورند.

## میر حسین موسوی: صحنه ای ناشایسته

می‌گویند فرزندان انقلاب در دادگاهی که دیروز تشکیل شده بود به ارتباط با بیگانه و برنامهریزی برای ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی اعتراف کرده‌اند. اینجانب در سخنان آنان دقیق شدم و در حقیقت آن چنین چیزی نیافتم، بلکه شنیدم که با ناله‌های عمیق از سرگذشت در دناک خود در این پنجاه روز می‌گفتند؛ انسان‌هایی له شده که ممکن بود به هر چیز دیگری هم که به آن الزام شود اقرار کنند به راستی چه چیز دیگری جز داستان رنج‌هایی که کشیده‌اند ممکن است بگویند. می‌گفتند محسن روح‌الامینی حق داشت که شهید شد. می‌گفتند اگر ۵۰ روز ایستادگی نکرد بودیم این نمایش فتنه‌ها پیش برگزار می‌شد. می‌گفتند هر چه را که به آنان می‌گفتند تا گفته باشند که اینها حرف‌های ما نیست.

ندانم شکنجه‌گران و اعترافگیران دیگر به استخوان مردم رسیده است تا جایی که اینک از میان کسانی قربانی می‌گیرند که خدمات بزرگ به کشور و نظام در کارنامه دارند و به تهدید دیگری سرگردند که در نشو و نمای این نهضت و تاسیس نظام برخاسته از آن برجسته‌ترین نقش‌ها را بر عهده داشته‌اند. آیا کسانی را که آرزوی شهادت در راه نوری انقلاب اسلامی داشته‌اند به چیزی کمتر از آن تهدید می‌کنید؟ یا پس از به مسلخ بردن جمهوریت نظام، اسلامیت و آبروی آن را هم با این بی‌ابرویی‌ها هدف گرفته‌اید؟ تنها داوری قیومی وجدان بشری از مشاهده دادگاه‌هایی اینچنین فرمایشی سقوط اخلاقی و بی‌اعتباری صحنه‌گردانان آن است.

صحنه‌هایی که دیدیم و دیدید جز تدارکی ناشایسته برای شروع به کار دولت دهم نیست. از دادگاهی که همه چیزش تقلبی است انتظار دارند عدم وقوع تقلب در انتخابات را اثبات کند. اگر شما اهل قلب نیستید آن را در رعایت طوهر اولیه یک دادرسی قضایی به نمایش بگذارید. با دانش‌آوستی سبک، با طرح مطالبی بی‌ربط، با استناد به کتاب‌هایی که به خروار خمیر می‌شوند، با تکیه بر گزارش خبرنگارانی که نامشان را هم کسی نشنیده است و با استناد به اعتراف‌هایی که رنگ شکنجه‌های قرون وسطایی از آن هویدا است انتظار دارند ملت را به چه چیز قانع کنند؟ آیا خوانده‌اند که پیامبر اکرم (ص) فرمود برای کسی که بعد از شکنجه اقرار کند حدی نیست یا کسی که در زندان یا قید و بند باشد و او را تهدید کرده باشند اقراری برای او نیست (الغدیر جلد ششم).

مردم ما با فرزندان خود که دیشب پس از ۵۰ روز بی‌خبری چهره‌شان را دیدند احساس همدردی می‌کنند. برانران ما! عمیق نباشید. بدانید که مردم وضعیت شما را درک می‌کنند و می‌دانند که حفظ جان شما واجبتر از هر چیز دیگر است. زود خواهد بود که ملت محاکمه مرتکبین این فجایع را شاهد باشد و بازجویان و شکنجه‌گرانی که این‌گونه با جان و آبروی او بازی می‌کنند بشناسد.

## محمد خاتمی: نمایش بی اعتبار

سید محمد خاتمی با نمایشی خواندن آنچه که شنبه دهم مردادماه تحت عنوان دادگاه متهمان حوادث اخیر برگزار شد، اعترافات مطرح شده را فاقد اعتبار عنوان و بر محاکمه مسببان جرم‌ها و جنایاتی که در بازداشتگاه‌ها رخ داده تأکید کرد.

سید محمد خاتمی که عصر روز شنبه با جمعی از فعالان سیاسی و نمایندگان فعلی و انوار مجلس دیدار و گفتگو می‌کرد تأکید کرد: نظام و دفاع از آن برای همه مهم و معتبر است و نباید اجازه داد محرفان به نام نظام به اصل نظام و مردم لطمه بزنند. در نظام ما که حاصل انقلاب اسلامی است، حق و حرمت مردم جایگاه والایی دارد و مدافع اصل نظام کسی است که از این حق و حرمت و از جمله از رای مردم و تأثیر واقعی آن دفاع کند.

آن طور که من مطلع شدم و همگان شاهد بودند آنچه نام دادگاه متهمان حوادث اخیر بر آن نهانند مغایر با موازین قانون اساسی، قوانین عادی و حقوق شهروندی است.

در این جریان به جای ابراد اتهام جدی به متهمان، به اصل نظام، مردم و بسیاری از شخصیت‌های مؤثر و معتبر که بیش از همگان برای اسلام و ملت ایران دلسوزی داشته اند اهانت شد و در واقع تکرار مطالبی بود که به کرات برخلاف موازین قانونی و شرعی از بعضی تریبون‌های خاص ابراز شده بود.

تکیه بر اعترافات که در شرایط خاص بیان شده است، از نظر قانونی هیچ‌گونه اعتباری ندارد. علاوه بر آنچه در مراحل دستگیری و بازداشت این افراد شاهد آن بودیم، مخدوش بودن شرایط واقعی یک دادگاه علنی، عدم اطلاع قبلی وکلای متهمان و محاکمه شوننگان از زمان دادگاه و محتوای پرونده و موارد متعددی از این دست اشکالات مهمی است که به این دادگاه وارد است.

گمان نمی‌کنم آیت الله شاهرودی ریاست محترم قوه قضاییه نیز با این روند و اقدام موافق باشند؛ آن هم در شرایطی که افکار عمومی در انتظار برخورد با مسائل و فجایعی هستند که در بعضی از بازداشتگاه‌ها در جریان دستگیری‌ها رخ داده و در مواردی منجر به قتل شده است و بهی‌ری هم صراحتاً دستور رسیدگی، پیگیری و برخورد جدی در این زمینه را صادر کرده‌اند.

زینس جمهور سابق ایران در پایان خاطر نشان کرد: امیدوارم نمایش‌هایی از این دست که زبان آن مستقیماً متوجه اصل نظام خواهد بود و اعتماد عمومی را بیش از پیش مخدوش خواهد کرد مسوولان را از پیگیری جرائم و جنایات‌هایی که صورت گرفته است غافل کند.

دیدار عصر روز شنبه سید محمد خاتمی با فعالان سیاسی و نمایندگان فعلی و ادوار مجلس در حالی در دفتر وی برگزار شد که مدافعان اصولگرایی در رسانه‌های صداقت پیشه! خود سراسیمه خبر از سفر وی به یزد به خاطر عدم حضور در مراسم تنفیذ داده بودند.

## مهدی کربوی: نمایش خنده دار

هونر و اکثرا‌ها به دادگاهی که اصلاح‌طلبان را در جایگاه متهمانی نشانده که به تحرک برای انقلاب مخملی محکوم شده‌اند ادامه دارد. اصولگراییان خرسند هستند از برگزاری چنین دادگاهی و حتی خواستار پخش کامل آن از تلویزیون تا مردم در جریان کامل مسائلی که به گفته آنان حقیقت محض است قرار گیرند و از سوی دیگر اصلاح‌طلبان هستند که همراه با برخی از مراجع معتقدند که این اعتراضات بی‌اعتبار است. در همین راستا مهدی کربوی نیز معتقد است اعتراضات اصلاح‌طلبانی که آنان را در جایگاه متهم نشانده‌اند فاقد ارزش است. او به مسوولان پیشنهاد کرد که به جای تکیه بر





## راههای سبز

اول، کسی که اعتراف کرده محمد علی ابیطحی نبود، چون محمد علی ابیطحی یک آقای 100 کیلویی است که نظراتی دارد و طبیعتاً نظر انتقادی متناسب با وزنش است، حالا یک ابیطحی هشتاد کیلویی آوردید که چیزهایی را اعتراف می کند، ما از کجا بدانیم این ابیطحی خودش است؟ شاید برادرش است که لاغر تر از او است.

دوم، ابیطحی دو ماه است در زندان انفرادی است، به قول رهبری هر یک روز زندان انفرادی یک ماه شکنجه است، شما شصت ماه یک نفر را شکنجه کردید، طبیعی است که به هر چیزی اعتراف کند، اگر ابیطحی اعتراف کند ناپلئون بناپارت یا فیدل کاسترو یا انولف هیتلر است، اصلاً عجیب نیست.

سوم، از اول انقلاب تا حالا هزار نفر در دانشگاههای جمهوری اسلامی اعتراف کرده اند و بدون حتی یک استثناء همه آنها یک هفته پس از آزادی اعلام کردند تحت فشار بودند، ابیطحی را همین فردا بفرستید دبی، اگر نگفت اعتراف ها همه دروغ است.

چهارم، وقتی زن قائم مقام وزارت اطلاعات زیر شکنجه اعتراف می کند جاسوس اسرائیل بوده و فساد اخلاقی داشته، طبیعی است اگر احمدی نژاد هم یک سال دیگر زیر دست همان بازجو بیفتد اعتراف خواهد کرد که ارتباطش با رهبری شبیه به زن و شوهری بوده و خودش جاسوس آمریکا و اسرائیل و انگلیس و تمام کارهایش بخاطر براندازی نظام بوده، این خط این هم نشان ابیطحی که جای خود دارد.

پنجم، منتهی که خودش زندانی است، وکیلش هم زندانی است، رفیقش هم زندانی است، رئیس سابقش هم زندانی است، معاون سابقش هم زندانی است، شاهدش هم زندانی است، طبیعی است که به هر چیزی اعتراف می کند.

ششم، شما یک شیر هشتصد کیلویی را هم به بازجویان جمهوری اسلامی بدهید، بعد از سه ماه اعتراف می کند که یک الاغ ده کیلویی است، هنر منتهی نیست، اگر هنری هست متعلق به بازجوست که وقتی خودش گرفتار شد خواهد دید که چه زاری ها نمی کند و چه اعتراف ها بر زبان نمی آورد و چه رقص ها که بدون ساز نمی کند.

هفتم، تمام اعترافات ابیطحی را روی هم جمع کنیم، یک چیز می ماند و آن اینکه در انتخابات تقلب نشده است. بیچاره ابیطحی! چون از بیرون خبر ندارد، فکر می کند این حرفها اثر دارد، وقتی همه طرفداران دولت و مجلس و مراجع و روحانیون خودشان در کمال آزادی و بدون رفتن به زندان قبول کرده اند که تقلب شده است، مردم حرف کسی که زندان بوده قبول نمی کنند. مهم ترین دلیل تقلب هم همین است که ابیطحی زندانی است.

هشتم، خداوند می گوید برای دانستن سفر کن، حتی به چین برو. چطور می شود یک آدمی در خانه خودش، توی کتابخانه ای که ده هزار کتاب دارد، در کمال عقل و شعور و آرامش، حقیقت را نفهمد، بعد برود زندان، دور از خانواده، در سلول انفرادی، بدون خبر، کتک بخورد، تحت فشار قرار بگیرد، فرصت بخورد، به جای دین صد نفر فقط یک بازجو ببیند، و حقیقت را نفهمد. و از همه اینها گذشته، وقتی یک هفته بعد دوباره رفت خانه، حقیقت یادش برود؟

نهم: طبیعی است که ابیطحی را تا چند روز دیگر آزاد و بهزاد نبوی را که اعتراف نکرده آزاد نمی کنند، یعنی کسی که به جرمی اعتراف کرده و پذیرفته مجرم است، آزاد می شود، انشاء الله، و کسی که جرمی را نمی پذیرد و دلیلی هم علیه او نیست، زندان می ماند. یعنی شما اگر مجرم باشید آزاد می شوید، ولی اگر مجرم نباشید زندانی می شوید.

### حقایق از زبان ابیطحی

اتفاقاً، من می خواهم نتیجه بگیرم که ابیطحی با وجود اینکه تحت فشار بود، حقایق را به ما گفت که این حقایق را هر کسی به ما می گفت باور نمی کردیم. البته من نمی خواهم بگویم ابیطحی راست گفت، فقط می خواهم بگویم این حرف ها را گفت:

(1) ابیطحی گفت: "موسوی، هاشمی و خاتمی با یکدیگر هم قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند."

نتیجه گیری: جنبش سبز یک رهبری قوی و متحد دارد که می توان روی آن حساب کرد.

(2) ابیطحی گفت: "موسوی در آن زمان هندوانه سر بسته بود."

نتیجه گیری: در این مدت اینقدر نیروهای ضد شورش چاقو زنده که سرخی و شیرینی موسوی را همه سبزها دیدند و الان دیگر به همه چیزش مطمئن اند.

(3) ابیطحی گفت: "هاشمی قصد انتقام از احمدی نژاد و مقام معظم رهبری را داشت."

نتیجه گیری: من گفتم این هاشمی آدم حسابی است و تا پوست طرف را نکند ول نمی کند.

(4) ابیطحی گفت: "مجمع روحانیون بر خلاف گذشته دیگر انقلابی نیست."

نتیجه گیری: پس با خیال راحت می توانیم به آنها اعتماد کنیم و حرف مان را به آنها بزنی. یعنی به عبارت دیگر از خودمان اند.

(5) ابیطحی گفت: "خاتمی نباید ظرفیت اصلاحات را پای موسوی می ریخت، حتی موسوی این ظرفیت را نداشت."

نتیجه گیری: ابیطحی زمانی دستگیر شد که هنوز معلوم نشده بود موسوی چه ظرفیت هایی دارد، وقتی از زندان بیرون آمد خودش می شود مشاور موسوی.

(6) ابیطحی گفت: "موسوی به کربوبی پیغام داد من چیزی برای از دست دادن ندارم."

نتیجه گیری: ابیطحی تا همین جا بیرون بود، بعداً کربوبی هم به موسوی پیغام داد من هم چیزی برای از دست دادن ندارم، و دو تایی دست همدیگر را گرفتند و رفتند وسط مردم.

(7) ابیطحی گفت: "موسوی نظام را به خطر انداخته است."

نتیجه گیری: پس نتیجه می گیریم که موسوی دقیقاً همان کسی است که به درد رهبری جنبش می خورد.

اینها همه در زمستان ۱۳۶۱ بود. در آغاز دهه وحشت بزرگ دستور روز، سرکوب احزاب و گروهها بود. "اعتراف گیری" از اینت اله شریعتمداری شروع شده بود. مرجع عالیقدر شیعیان جهان به شراکت در کودتائی "اعتراف" کرده بود که به خواست "دشمن" قرار بود "نظام مقدس جمهوری اسلامی" را براندازی کند. دشمن هم آمریکا بود و انگلیس و اسرائیل و اتحاد شوروی که هنوز بود. حالا نوبت ما بود. فقط من نبودم که "اعتراف" کردم. رفقایم را زیر شکنجه و ادا به اعتراف کردند. از پیرمردهای بالای ۷۵ سال گرفته تا جوان هایی که تازه از خانه های تیمی آمده بودند.

نیمه شب تابستانی ۱۳۸۸ - درست ۲۷ سال بعد- و این بار در سال های پایانی دهه هشتاد، با صدای گریه همسر من از خواب آشفته می پریم. آن روزهای هولناک را دیده ام که مرا برده اند و یاران و همراهان ما را و حالا خبر رسیده که سحر خیز را برده اند. پیشتر حجازیان را برده بودند، بنی یعقوب را، مزاربهاری را و... حالا بند ما پر است از سبزه ها. منتهاست شکنجه ها شروع شده است. آن وقت ها خبری درز نمی کرد. جهان دیگری بود. حالا خبرها می رسد. ۲۷ سال آنچه بر بهترین فرزندان ایران رفت، راهی به آفتاب نداشت. سال ها گذشت و تیغ مرگ در تابستان ۱۳۶۷ بر انبوهی گذشت تا پرتوی بر سیاهچال ها و گورهای جمعی افتاد.

حالا خبرها درز می کند. روشن است که همان سیستم دهه شصت- بیرحمی توامان طالبان شیعی و روسی- بکار افتاده است. آن موقع برادر حسن و حسین کارآموز بازجویی بودند، حالا حتماً سر بازجویند. آن موقع بازجوها در کمیته مشترک بچه های "سپاه" بودند و بیشتر دانشجو. حالا یک مشت لات و لوتند. اوپاش از بالا تا پایین "نظام مقدس" را قبضه کرده اند. میهمان آقایان لات ها هم فرزندان "نظام"، سازندگان و موسسین آند. داستان همه انقلاب ها تکرار شده است. لات های بی ریشه دارند کلک سابقه دارها را می کنند.

شبهه اما همان است. زندانی باید "اعتراف" کند. جرایم او، اندیشه هایش، دانسته و حتی نادانسته هایش را هم برادر حسین و حسن نوشته اند و با دارند می نویسند. آنها فقط باید "اعتراف" کنند و می کنند. شکنجه ها مدرن شده است. دستگاههای مدرن از روسیه و آلمان رسیده است. شلاق نمی زند که جایش چرک کند و برای همیشه روی بدن بماند.

لات و لوت ها به دختران و پسران بی مهلبا تجاوز می کنند. فقط تجاوز می کنند. نشان می دهند که کار "نظام" به کجا رسیده است. افراد نامدار را شکنجه سفید می دهند تا پیش بینی های برادر حسین را مهر تایید بزنند. هدف "بریدن سر جنبش" مدنی ایران است که حالا رنگ سبز دارد. بعد از "اعتراف" نوبت تلویزیون و محاکمه است. خاموش کردن سران برای پراکنده ساختن بدنه. تجربه روسی و طالبانبارانی. آمیزش اسلام ناب محمدی و مارکسیسم قلابی و همه برای حفاظت از مافیاهای روسیه و ایران.

همسر هنوز می گریه. می گوید:

- شما را می دیدم که از بند اوپاشانتان کرده اند. یکی یکی می آید و به من که می رسید، سربر می گردانید. حفره چشم هایتان خالی است، دهان خونین تان به فریادی گشوده مانده است...

ومن زندانیان امروز را می بینم. همکاران دیده و نادیده. محمد قوچانی که در شمار یکی از دو روزنامه نویس بر آمده از سالهای اخیر است؛ او را هرگز ندیده ام. ژیلای بنی یعقوب که یک بار او را دیده ام و شجاعتش را همیشه ستایش کرده ام.

و دیگران را. دیگری را. اراذل کیهان دشنام شان می دهند. و چاقوکشان لابد برایشان اسلام را تعریف می کنند و به نمایندگی از جانب خداوند شلاق شان می زند... آنها را هم بعد از "شکنجه" شدید جسمی" از پله ها "بالا" خواهند برد. در مقابل دوربین خواهند نشست و "خواست های آنها" را "اعتراف" خواهند کرد.

اشکم می ریزد و قلب مریضم سخت می زند. همه "کمیته های مشترک" در هم می آمیزند. مأموران امنیتی، می خواهند شناسنامه ایرانی داشته باشند، پاروسی باشند یا هر کوفت دیگری، دست در دست هم می دهند و حلقه شومی را می سازند. آنان زندگی انسانی را به گند حاکمانی می آلاینده که بقایشان از راهروهای بویناک شکنجه و اعتراف می گذرد و مشروعبیت و حقانیت شان را باید کسانی در "بالا" اعتراف کنند که در "پائین" آنها را "تحت فشارهای روحی - روانی و شکنجه های شدید جسمی قرار" داده اند.

صدای "برادر بازجو" بعد از ربع قرن در گوشم می پیچد. اول وضو می ساخت. این را به من می گفت و می رفت و با حکمی شرعی می آمد که نام "شکنجه" را به "تعزیر" دیگر می کرد و کابل را "تقدس" می بخشید. مرابصورت روی تخت سیمی می خواباند. دست و پایم رامحکم می بست و بعد از فریادش می فهمیدم که شلاق فرو خواهد آمد:

- یا فاطمه زهرا...

و نام دخت پیامبر اسلام با هر شلاقی تکرار می شد و در هم گره می خوردو یکی می شد.

نیمه شب بهاری در گریه و انده به صبح پیوند خورده است. هنوز کف پایم زق زق می کند و قلبم تند می زند. این منم که باز دارم اعتراف می کنم. قوچانی شده ام و سحر خیز و بنی یعقوب. من آزادی که به دروغین بودن خودم اعتراف می کنم. یاه می بافم. می گویم صبح آمده است و بر سرزمین من طلا باریده است. مردمان همه خوشبختند. من دشمن مردم. دین و ایمان ندارم. فاسق و فاجرم. بگذارد بروم و دست، نه پای "اقا" را ببوسم.

اما نمی که "برادر بازجو" می رود تا چلوکباب با پیاز بخورد و مژده شکستن انسانی دیگر را به اربابش بدهد، روی پاهای خونینم می ایستم. در راهروهای همه "کمیته مشترک"ها و بند ۲۰۹ های دنیا می نوم و فریاد می زنم:

ای بازجوها نمی توانید جلوی آمدن بهار را بگیرید.

ما روزی همه شکنجه گاهها را ویران می کنیم و شما مأموران امنیتی را محکوم می کنیم که بر خرابه های شکنجه گاه ها بنز عرق پاشید.

## رژیم ابیطحی

### ابراهیم نبوی

محمد علی ابیطحی امروز اعتراف کرد. وی که موفق شده بود در مدت چهل روز پانزده کیلو وزن کم کند، همراه با گروه دیگری از زندانیان علیه خودش و دیگران اعترافاتی کرد که چون ما خودمان قبلاً مثل خیلی از دوستان از این اعترافات کرده ایم، لازم می دانیم موارد زیر را تذکر دهیم:



### چهره ی درهم ریخته و پرغم ابطی رضا فانی یزدی

او چنانکه خودش می گفت، مصاحبه ی من برایش ارزش این را نداشت که روزها و هفته ها بر این برنامه ریزی کنند. فقط می گفت اگر می خواهی اعدام نشوی باید مصاحبه بدهی. من هم پذیرفته بودم که اعدام شوم. مطمئن بودم که مصاحبه هیچ تاثیری در زنده ماندن یا نماندن من نخواهد داشت. فقط نمی خواستم این شناس را داوطلبانه و بدون کمترین مقاومتی به بازجو بدهم که با بدنامی به طناب دار آویزانم کنند. ولی مطمئن نبودم که اگر فشار را شروع کنند تا چه اندازه تاب مقاومت دارم. چند روز و با چند هفته می توام شدت ضربات کابل را تحمل کنم و با چند ساعت و با چند روز توام مقاومت دست بند قیانی را خواهم داشت. ولی مطمئن بودم که اگر بازی را شروع کنند، دو راه پیش پایم بیشتر نیست. یا مرگ است، که آرزو می کردم بدون درد و شکنجه سراغم می آمد، و یا بریدن و خرد شدن و شکستن زیر ضربات کابل و دستبند قیانی و جوجه کباب شدن (اصطلاحی که به یکی از شیوه های شکنجه در آن دوران می گفتند).

اعتراف گیری در آن سالها از حسینیه اوین به همت آقای لاجوردی شروع شده بود. لاجوردی نه فقط اطلاعات زندانی را می گرفت، که بقول خودش تواب می ساخت. تواب یعنی اینکه از گناه خودت باید احساس شرم می کردی، پشیمان می شدی، می پذیرفتی که عمدا خیانت کرده بودی و حالا پس از پذیرفتن جنایت و خیانت، پشیمان هستی و از همه مسخره تر اینکه هر حکمی هم که دادگاه انقلاب صادر می کرد، از آنجا که دادگاه اسلام و انقلاب بود، عین رافت و رحمت خداوندی بود و با جان و دل بپذیرا می شدی.

دستگاه تواب سازی و اعتراف گیری لاجوردی به همت چشم بند، سلول انفرادی، ماهها با چشمان بسته در راهروهای زندان نشستن و تحمل صدها ضربه کابل و دستبند قیانی و هزاران شکل دیگر از آزار و اذیت و دهها و صدها نفر را پشت دوربین های تلویزیونی مدار بسته اوین و یا شبکه های سراسری صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران ظاهر کرده بود.

در سراسر زندانهای کشور با شکنجه های طاقت فرسا دهها و صدها نفر را در مقابل دوربین ها نشانده و وادار به اعترافات مضحک و مسخره کردند. آیت الله منتظری ی تنها کسی بود که معترض این جنایتها شد.

خوب به یاد دارم سال 1365 بود. حجت الاسلام ناصری نماینده آیت الله منتظری برای باز دید به زندان مشهد آمده بود. ایشان می گفت آیت الله منتظری عمیقاً نگران شرایط حاکم بر زندانها هستند. آیت الله منتظری واقعا خواهان توقف این شیوه های غیر انسانی و غیر اخلاقی در بازجویی و شکنجه زندانیان بود. ایشان بارها با دیدن فیلم ها و شرایط حاکم بر زندانها در آن سالها به گفته ی آقای ناصری گریسته بود.

ناصری می گفت آیت الله منتظری معتقد است که اگر امروز نتوانیم جلوی این رفتار غیر انسانی را بگیریم، هیچگاه موفق به کنترل آن در آینده نخواهیم بود. فردا هر مخالفی را حتی از درون محافل درون حکومت به همین شکل سرکوب کرده و در دم خواهند شکست. در مقابل دوربین های تلویزیونی ما را نیز وادار به اعترافات مضحک و دروغین خواهند کرد.

چند ماهی نگذشته بود که مهدی هاشمی از نزدیکان بیت آقای منتظری در مقابل همان دوربین ها نشست و همان اعترافاتی را کرد که پیشتر اعضای جامعه بهائی، سازمان مجاهدین خلق، فدائیان، پیکار و حزب توده و رنجبران به آن وادار شده و انجام داده بودند. پروژه تواب سازی اینبار پا را از حوزه مخالفین و دگر اندیشان فراتر گذاشته و وارد حریم دومین شخصیت نظام جمهوری اسلامی ایران، نیابت رهبری، شده بود. اینبار مهدی هاشمی بود که عاجزانه از امام خمینی برای گناهان خود از جمله قتل و آدم کشی، فساد و اتهام علیه امنیت ملی و افشای اسرار مملکتی تقاضای بخشش می کرد و در همان حال خود را مستوجب شدیدترین مجازات ها می دانست و آیت الله منتظری را فریب خورده.

آن روزها متأسفانه کسی دور اندیشی آیت الله منتظری را در محافل رهبری نظام اسلامی نداشت و ایشان را در مقابل خودسری ها و اعمال خشونت های بی اندازه رهبری و محافل حامی او تنها گذاشتند.

#### آنچه امروز شاهدیم، ادامه همان پروژه های تواب سازی است.

حسین شریعتمداری که روح الله حسینیان ها و الهام ها وطنابها در کنار رازی و پورمحمدی ها و دیگر جنایتکاران دستگاه امنیتی سالهاست که در این پروژه ها خیره شده و اسامای متفاوتی نمی کند که فرد دستگیر شده چه کسی است. از آیت الله شریعتمداری گرفته تا حسین روحانی و نورالدین کیانوری و مهدی هاشمی و عباس عبدی و هاله اسفندیاری و جهانبگلو، و امروز ابطی و عطریان فر و فردا شاید بهزاد نبوی و حجاریان و تاج زاده، یک راه بیشتر پیش پایشان نمی گذارند. شکنجه و عذاب تا آنجا که با بمبیری و با پدر مقابل دوربین نشسته و متن های از سناری آماده شده وزارت اطلاعات و اطلاعات های موازی سپاه و داستانی را که در بیت رهبری سناریوی آنها نوشته می شود، قرائت کنی.

دین ابطی، با آن چهره در هم شکسته که انگار هزار سال بر او گذشته بود، در نمایش مسخره ای به بنان دادگاه جز تولید سناریوی تکراری دیگری از جنایت های باند شریعتمداری ها و وطنابها نیست. ابطی هم قربانی دیگری است که علیرغم میل خود و زیر بار فشارهای طاقت فرسا وادار به اعترافات دروغینی شده است که قرار است لیست جاسوسان و وابستگان به اجنبی را طولانی تر کند. اگر تا دیروز مجاهد و فدایی و توده ای و پیکاری و رنجبری و یهودی و بهائی جاسوس بودند، امروز به لیست وابستگان به بیگانه نام رئیس دفتر محبوب ترین رئیس جمهور تاریخ کشور نیز اضافه شده است. بعید نیست که پس از این خود خاتمی، محبوب ترین شخصیت معاصر تاریخ کشور و نماد مسالمت و گفتگو با دنیای خارج نیز به لیست جاسوسان و خائنین به نظام اضافه شود و اعتراف هم بکند.

فردا چه بسا بهزاد نبوی، سخنگوی دولت موسوی و نائب رئیس مجلس شورای اسلامی ایران نیز به جاسوسی خود اعتراف کند.

تاج زاده، یکی از شجاع ترین چهره های اصلاح طلب کشور نیز در اختیار بازجوی مخصوص، جواد آزاده، قرار گرفته است تا او هم به جاسوسی و تماس با بیگانگان اعتراف کند. جواد آزاده همان بازجوی همسر سعیدامامی است که فیلم های بازجویی ایشان در اختیار عموم قرار گرفته است. او گویا به تجربه نشان داده است که از هیچ کاری برای اعتراف گیری فروگذار نیست و متخصص در تهیه فیلم های اعترافی است.

چهره ی در هم ریخته و پرغم ابطی در دادگاه دیروز نشان از پایان صفحاتی در تاریخ کشور ماست که با چهره خندان او در مقام رئیس دفتر خاتمی آغاز شده بود. ابطی با کلام شیرین، چهره خندان و حضور در دنیای مجازی وبلاگ نویسی توانسته و متن های از سناری آماده شده و فرادای بهتر را به درون قشرهایی از جوانان و مردان و زنان در داخل و خارج کشور برده و پیوندهایی را با آنها برقرار نماید که در نوع خود بی رقیب می نمود.

بشدت خسته و آزرده بودم.

از ملاقات برمی گزتم، ملاقات با مادرم. مادرم زار می زد، گریه می کرد. همه وجودش داشت از چشمانش به شکل اشک بیرون می ریخت. به صورتش که نگاه می کردم، تمام غم دنیا را می شد لای تک تک چروک های خسته صورتش دید. ضجه کلان از من می خواست که هرچه بازجوها می خواهند بپذیرم.

می گفت "مادر، نمی خوام بمیری! بعد از این همه سال پشت درهای زندان پیر شدم، آرزو دارم ببایی بیرون، عروسیت رو ببینم. دستانت را تو دستهای سهیلا بگذارم. اون دختر سالهاست که منتظرته. هرچی میگی بکن. دیگه تحمل ندارم!"

بیشتر از پنج سال و نیم از زندان می گذشت. یک سال زیر بازجویی بودم تا رقم دادگاه. در دادگاه اول به اعدام محکوم شدم. دادگاه بیشتر از هفت دقیقه طول نکشید. نه کیفرخواست داشتیم و نه وکیل مدافع و نه هیات منصفه و نه حتی دادستان در دادگاه حاضر بود. من بودم و حاج آقا رازی و محافظ ایشان.

بعد از یکی دو تا سوال و جواب که جز توهین و تهدید نبود، حکم اعدام را صادر کرد. به همت آیت الله منتظری و نفوذ ایشان در دادگاه عالی که شورای عالی قضایی، پس از ده ماه انتظار زیر حکم اعدام به دادگاه دوم رفته و به بیست سال حبس محکوم شدم.

بعد از آن سالی نبود که ماهها در سلولهای انفرادی و انباری و اتاق های قرنطینه نگذارند باشم. حالا تابستان سال 67 بود. بعد از ماهها انتظار در اتاق قرنطینه و در انتظار کمیته مرگ، همه ما را به محل سابق اطلاعات سپاه که قبلا ماهها و ماهها در آنجا بازجویی شده بودم منتقل کرده بودند.

از اعدام های دسته جمعی بچه ها در سراسر کشور خبر داشتیم. نگرانی مادرم هم همین بود. در سراسر شهر شایعه شده بود که مرا هم اعدام کرده اند. حالا مادرم مرا که پس از ماهها ظاهرا از قیر بیرون آمده بودم در مقابل چشمانش می دید. در ناباوری بود اما مقابلش نشسته بودم. بازجو به او گفته بود که مرا متقاعد کند که مصاحبه بدهم و گر نه من هم مثل امین اعدام خواهم شد.

امین شوهر خواهرم بود که یکی دوماه قبل پس از تحمل هفت سال زندان بدون دلیل اعدامش کرده بودند. بی جهت و بدون کمترین رابطه تشکیلاتی با سازمان مجاهدین خلق ابتدا به بیست سال حبس محکوم شده بود. چندماه قبل از اعدام حکمش به ده سال تقلیل پیدا کرده بود و قرار بود آزادش کنند که موج مرگ سراسر زندانها را گرفت و متأسفانه امین را با خود به گورستانهای نامعلوم در کشید. بیشتر از دو هفته بود که در سلول انفرادی زیر فشار بودم که مصاحبه را بپذیرم. حالا مادرم را رویرویم نشانده بودند. مادری که شش سال پیش از آن سفارش کرده بود که "اگر آزاری به کسی در زندان برسانی و یا تواب و آدم فروش شوی، شیرم را حرامت می کنم" حالا ضجه کلان از من می خواست که هرچه بازجو می خواهند بپذیرم.

در چشمان پر اشکش می دیدم که بعد از همه این سالها زجر و سختی، حاضر به مصاحبه شده است. همان چشمانی که در اولین ملاقات های پس از دستگیری به من فریاد می کردند که هرچه بازجوها می خواهند نباید بپذیرم.

#### مادرم پس از موج اعدام ها بریده بود.

غرورش را برای حفظ جان من که به نظرش تازه با معجزه ای که شاید هنوز هم باورش نمی شد از قیر به بیرون جبهیده بودم، زیر پای می گذاشت. شدت بیرحمی و کشتار مجاله اش کرده بود. همه وجودش من را زنده می خواست. مصاحبه و اعتراف تلویزیونی و این حرفها دیگر برایش مهم نبود. اما من مطمئن بودم که حتی اگر مصاحبه هم بدهم باز اعدام خواهند کرد. مطمئن بودم مصاحبه من هیچ ارزشی ندارد. به قول معروف، «آنجا که عتاب پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد». خیلی ها پیش از من زیر فشار برای مصاحبه رفته بودند. مطمئن نبودم که تا چه اندازه تحمل خواهم داشت. از انفرادی که اصلا نمی ترسیدم، ماههای طولانی و در نوبت های متوالی سلول انفرادی را تجربه کرده بودم. کابل را هم مطمئن بودم در حد متعارف، یعنی چند روزی و چندصنثایی، تحمل خواهم کرد. ولی باز جو می گفت اگر واقعا مصاحبه تو برایمان مهم باشد، با یک برنامه ریزی یک ماهه هرچه را بخوایم خواهی گفت.

آقدر واقع بین بودم که در مورد توان و اندازه مقاومت انسانها دچار توهم نباشم. خوب می دانستم و به تجربه هم دیده بودم که توان و مقاومت انسان محدود است. با زیر شکنجه می میری و با حرف می زنی. حرف زدن هم حد و حسابی نداشت، از دادن اطلاعات تا مصاحبه های تلویزیونی و اعترافات مضحک و لجن پاشی به خود و دیگران.

#### و این محدود به هیچ گروه معینی هم نبود.

از مجاهد خلق و چریک فدایی اقلیت و پیکار و رزمندگان گرفته تا راه کارگر و حزب توده و حزب رنجبران و جبهه ملی و نهضت آزادی، همه و همه، هم زیر شکنجه قربانی داده بودند و هم تواب و واداعه نصیب شان شده بود. اگر حسین روحانی و قاسم عابدینی تاب تحمل شکنجه را نیاورده و تواب شده بودند و در شعبه بازجویی کار می کردند، سیاسی آشنایانی زیر شکنجه تا حد مرگ مقاومت کرده بود و بالاخره بدنش تاب تحمل را از دست داده بود و باز زندگی وداع کرد. اگر احسان طبری و نورالدین کیانوری پشت دوربین نشستند و یا خسرو (محمد مهدی پرتوی) در دادگاه در کنار حجت الاسلام ری شهری حاکم شرع دادگاه در مقام شاهد حاضر شده و تا می توانست پرونده های عم قطران دیروز خود را سنگین تر کرده و آنها را راهی دیار مرگ و نیستی کرد، در مقابلش عباس حجری که بیش از بیست و پنج سال زندانهای شاه را تجربه کرده بود تا پای مرگ مقاومت کرد و زیر شکنجه جان باخت و یا رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) مقاومت کرد و جان باخت.

با همه ی اینها بعد از سالها تحمل شکنجه، سلول انفرادی و زندان باز در مقابل بازجو نشسته بودم که از من مصاحبه می خواست.



افسوس که قدرت‌داران آن دوران، کوتاهی کردند برای یاری اینان و کوتاه آمدند در برابر آنانی که مشغول تجهیز ناکارآمدان و رانده‌شده‌های جامعه بودند. همان دورانی که مسعود دهنمکی و حسین اشکرک به چغانه‌ای، زنجیرکشان را به خیابان می‌ریختند؛ که شاید همین رفتار کاتالیزوری بود برای تشریع پروسه‌ی تکامل سیاسی جوانانی که به مدد خاتمی، چند روزی فریاد حقوقی سردادن و مطالعه‌ی روزنامه‌های آزاد را تجربه کرده بودند که کم نبود اینها بعد دو دهه خفقان مطلق.

ضعف آنانی که اصلاح‌مدار بودند در حمایت از حقیقتی مردم، شوک دردناکی بود که مردم را به سیاست‌زدگی و بی‌اعتمادی مبتلا کرد و باعث تجهیز سرخوردگانی شد که از زمان مدیرپروری هاشمی رفسنجانی به دنبال فرصت بودند برای خودنمایی و تشکیل کانون‌هایی با مرکزیت برخی از آتش‌افروزان عمامه به سر که مصباح یزدی یکی‌شان بود.

دوران تلخ ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد اگرچه به تقویت پرهزینه‌ی نیروهای سرخورده و تغییر‌ناپذیر منتهی شد اما خودکامی مردم را نیز در پی داشت. همان که احساس مسئولیت فردی و اجتماعی می‌نامند و ستون گسترش دموکراسی‌ست، دستاورد همین دوران است. نیرویی که سهراب را به خیابان کشاند و ندا را نقش بر زمین کرد و به همراه بسیاری دیگر به آسمان پرواز داد.

آن دوران سیاه که بخشی بود از این سده‌ها، موسوی را نشان مردم داد تا بهانه‌اش کنند برای عدالت‌خواهی‌اشان تا ادب مرد را به رخ بی‌ادبان بکشند. مگر نه این است که او نیز خود یک معترض بود؛ مثل سهراب، مثل ندا و مثل همه‌ی ما.

سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی با نمایش اعتراض‌گری و دروغ‌پردازی شکنجه‌شده‌ها، شیوه‌های دهه‌ی نخست انقلاب را برای ایجاد تردید در میان مردم به‌کار می‌گیرند. دورانی که چریک‌ها سیانور به زیر زبان می‌گذاشتند و هم‌مشان تنها گروهی هوادار بودند و رهبریت خدایی می‌کرد و نبودش سردرگمی می‌آورد.

چگونه ممکن است که شهروندانی مانند عطریان‌فر و ابطی و حتا کروبی و موسوی رهبر ندا و سهراب بوده باشند؟ مگر می‌توان با اعتراض‌گری این چند هموطن، مادران سیانور را ساکت کرد؟ مگر سرنوشت رنگ سبز آزادی در دستان همین دوستان عزیز ماست؟ مگر مردم همان چند هواداری‌اند که از رهبریت تقلید می‌کنند؟

حکومت حالا با مردمی طرف است که سال‌ها برای تکامل سیاسی خود جان داده. ندهاها و سهراب‌ها و همه‌ی ما گواه این مدعا هستیم.

منبع: ایران امروز

## دادگاه اسرائیلی علی‌خامنه‌ای اکبر گنجی

وقتی فرزندان دلیر ایران زمین را قتل عام می‌کنند، وقتی گروه دیگری را در سلول‌های انفرادی قرون وسطایی شکنجه می‌کنند، آیا وظیفه‌ی اخلاقی ایرانیان مقیم خارج حکم نمی‌کند که جنایت‌کاران را به دادگاه‌های بین‌المللی بکشانند؟ آیا سکوت در برابر جنایت، مشارکت در جنایت نیست؟

با این رژیم چه باید کرد؟ (4)  
اشاره: اگر چه اعلام شکایت از زمامداران جمهوری اسلامی به دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند به جرایم پس از جولای 2002 بپردازد، اما حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد ماه 1388 را به تنهایی برای اقامه اتهام جنایت علیه بشریت کفایت می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی به طور برنامه‌ریزی شده دانشجویان، زنان، کارگران، معلمان و دیگر اقاتار اجتماعی را سرکوب کرده است. مطابق ماده‌ی هفت قانون روم (اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی)، برخی از مصادیق جنایت علیه بشریت به شرح زیر است:

1- زندانی کردن یا محرومیت شدید از آزادی جسمانی که ناقض قوانین اساسی حقوق بین‌الملل باشد. شکنجه. تجاوز به عفت... تعقیب قضایی علیه هر گروه یا جمعیت شناخته شده بر اساس زمینه‌های سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، دینی و جنسی یا زمینه‌های دیگر که در حقوق بین‌الملل منع شده باشد. مفقود الاثر کردن افراد. اعمال غیر انسانی دیگر با مشخصاتی شبیه به موارد فوق که با قصد و نیت انجام شده باشد و رنج عظیم یا جراحی جدی بر بدن یا سلامت ذهنی و جسمی افراد وارد کرده باشد."

تمامی مواردی که دیوان کیفری بین‌المللی جنایت علیه بشریت به شمار آورده است، سنت جاری دستگاه‌های نظامی-امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی است. رژیم سلطانی علی‌خامنه‌ای از همه‌ی این موارد برای سرکوب مخالفان استفاده کرده و می‌کند. در این قسمت با اشاره به برخی از رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری نشان داده می‌شود که پرونده‌ی جنایت علیه بشریت با استناد به وقایع اخیر هم قابل تعقیب است، چه رسد به حوادث سال‌های گذشته.

1- اوباش سرکوبگر: اوباش و اشراری که در طرح امنیت اجتماعی شناخته شده‌اند، بر اساس وظیفه‌ی مردم در خیابان‌ها و بازداشتگاه‌ها مشارکت مستقیم داشته‌اند. به عنوان نمونه، علیرضا بهشتی، فرزند آیت الله بهشتی و مشاور میر حسین موسوی، در خصوص وقایع اخیر گفته است:

"افراد بازداشت شده مشخص نیست، تعداد زیادی از افراد بازداشت شده‌اند و اینکه الان در چه مرحله هستند نیز مشخص نیست... بعد از چهل روز بازداشتگاه کهریزک مساله شده و نسبت به آن اقدام می‌شود... تعداد زیادی از افراد بازداشتگاه کهریزک به اصفهان منتقل شدند... افراد سرشناس را که کنار بگذاریم خیلی از بازداشتی‌ها افراد بی‌نام‌نشان و عادی هستند. من بیشتر نگران این‌ها هستم... حدود 1700 اسم جمع شده اما حتما این همه اسامی نیست و نکته دیگر اینکه چه تعداد از این اسامی زنده هستند، مشخص نیست... ما اطلاعاتی داریم از اینکه برخی از افرادی که در طرح امنیت اجتماعی بعنوان افرادی که از لحاظ اجتماعی ناآرام و تحت اوباش بازداشت شدند و پیش از این از آنها تهدید گرفته بودند، اکنون آنها را در تجمعات و در بازداشتگاه‌ها در مرحله نگهداری و... به کار گرفته‌اند. در تجمعات هم از آنها استفاده کردند و در مراحل بازداشت و نگهداری و... به غیر از افرادی که

ابطحی همان وجه امید، طراوت و زندگی در درون نظامی بود که می‌توانست با تعمیق پروژه‌ها اصلاح طلبانه‌اش نه تنها امنیت و آسایش در کشور ما را فراهم کند که بهترین مدل و چشم‌انداز تحول و تعدیل در منطقه در مقابل هیولای بنیادگرایی باشد.

شکستن ابطحی‌ها و بی‌اعتبار کردن خاتمی‌ها و موسوی‌ها، تیره و تار کردن آینده‌ی زندگی در منطقه ایست که بنیادگرایی در آرزوی سلطه بر آنند. مادر و همسر و فرزندان ابطحی نیز همانند مادر و همسر من در دوران اسارت‌م او را زنده می‌خواهند. مهم نیست که ابطحی امروز در دادگاه‌های نمایشی چه می‌گوید. مردم ایران ابطحی‌ها را زنده می‌خواهند.

گرچه ابطحی امروز از رهبر و مسئولین نظام در نمایش‌های تلویزیونی تقاضای بخشش و عفو می‌کند، اما این ابطحی و امثال او هستند که باید در آینده تصمیم بگیرند که برای پایان بخشیدن به دور خشونت و جنایت در کشور آیا بهتر است که مسئولین پروژه‌های اعتراف‌گیری را ببخشند و یا اینکه علیه آنها در دادگاه‌های صالحه اقامه دعوی نمایند.

منبع: ایران امروز

## مردم آنچه را که باید از اعترافات ندا و سهراب شنیده‌اند محمدرضا فطرس

روز تلخ و تکان‌دهنده‌ای بود، نمایش کسانی که در اثر شکنجه و درد به دروغ‌گویی وادار شده‌اند و با همین طعم و ویژگی هم ثبت خواهد شد این روز در دفتر تاریخ کشوری که کاسه‌ی صبر مردم‌اش پر شده از تحمل توهمین حاکمانی که دیگر نه ریختن خون که سرافکندگی مردم‌اش را جست‌وجو می‌کنند.

اعتراف‌گیری از شهروندانی که در اوج هم، بی‌پروا بودند و مجری و نماینده‌ی تفکرات خود و همفکران‌شان، چه تصوری را در ذهن بیننده‌ی آگاه متبادر خواهد کرد؛ جز توهمین به مردمی که حقوق به بیغمارفته‌اش را پی‌گرفته و دست بر نخواهد داشت تا تصاحب دوباره‌ی آن.

سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی به اشتباه سعی در مشابه‌سازی اوضاع کنونی با بحران‌های دهه‌ی نخست حکمرانی‌شان دارند. دورانی که چند گروه سیاسی می‌خواستند بدون مند خلق‌اشان و با ضرب اسلحه و به یک معنا خشونت‌افروزی به جنگ خشونت‌ی افسارگسیخته بروند. دورانی که از در و دیوار خون می‌بارید و تأثیرش، خفقان بود و ترس برای مردمی که آشتی دوست بود و همین‌ها باعث شد تا قافی‌های مبارزه را گم کند.

اعدام و اعتراض‌گری، خلع‌الی و لاجوردی بس بودند تا هواداران به تردید بیفتند و رامشان را جدا کنند از سران قبیله و بروند بسوی زندگی با خلا و حسرتی در دل و زخم‌هایی که در اوین و قزل‌حصارهای بی‌شمار کشور بر تن‌شان نشسته بود.

شهرداری‌ها، فرمانداری‌ها، وزارت کشور، سپاه که جای خود داشت و حتا بنیادهای شهید و مستضعفان، همه و همه صاحب سپاه‌چال‌هایی بودند که مخالف ناپدید می‌کردند و چنان کردند که مخالفان در همان دهه‌ی آغازین سرکوب شدند. ده‌ها هزار اعدام‌شده و هزاران افسرده و زخم‌خورده در زندان‌ها و صد‌ها هزار سیانورپوش در بیرون که قبر فرزندان و عزیزان‌شان را جست‌وجو می‌کردند؛ و از سویی دیگر فاتحانی که پست و مقام نازشست جرثومه‌گی و قساوت می‌گرفتند و تجربه‌شان را به آرامی در اختیار از جنگ برگشتگانی می‌گذاشتند که جام زهر رهبر بیکارشان کرده بود. این زمانی بود که وزارت اطلاعات تکامل پیدا می‌کرد و از بیرون و درون، دوره‌دیده جذب می‌کرد و دانش می‌افزود و ابزار می‌خرید.

از سال هزار و سیصد و هفتاد شمسی به بعد بود که رئیس‌جمهوری وقت آگاه شده بود از چاه ویل دارایی‌های باقوه و بالفعل کشور و با بررسی‌های آماری و کارشناسانه‌ی برخی از زیرکان زیردست خود به تداوم بی‌پردرس حاکمیت‌اشان پی برده بود از همین روی حکم داد به مجریان دولت تا طرح بخرند از کارشناسان داخل و خارج؛ به تعبیر خودش برای سروسامان دادن به دارایی‌های کشور. چرا خوب هم شمارا کرده بود تعداد بی‌شمار طمع‌کارانی که چشم به این اموال دوخته بودند و نقشی هم در حاکمیت داشتند و مترصد فرصت‌اند.

سپاه باید سهم می‌گرفت. جانی بسیار در آن پرورده شده بود از جنگ با عراقی‌ها و کشتار داخلی‌های مخالف در استان‌های مختلف و باید متفوق می‌شدند و سرگرم به کاری تا ابزار نشوند در دست این و آن و مطمئن بمانند. سیاست درجه‌گرفته و ارتقاء حقوق، ایجاد قرارگاه قرب برای دخالت در مناقصه‌ها و پیمانکاری‌های پر و پیمان در جاده‌سازی، صنایع نفت و سدسازی زیر نام سازندگی از همین روی وضع شد. طرحی که ناموفق بود و علاوه بر امکان قدرت گرفتن بسیاری از چهره‌های خطرناک، هزاران شرکت بخش خصوصی را از کار انداخت.

رئیس‌جمهوری اما خبردار هم می‌شد که علاوه بر پولدار شدن سپاهی‌ها در مورد بسیاری که کتبه‌شلواری‌پوش شده‌اند و تداوم بی‌پردرس نظام را پذیرفته‌اند و می‌خواهند با مردم و در میان آنان زندگی کنند، هستند جبرمخواران تغییرناپذیری که جبرمخوار به دور خود جمع می‌کنند و برخی از درندگانی که از مدرسه‌ی خشونت نظام جمهوری اسلامی فارغ‌التحصیل شده‌اند، سرسپردگانی بالفطره هستند و القاب سرداری، رشادت، گمنامی و خدمت به اسلام و امام زمان، کارخانه و پروژه اغنایشان نمی‌کند و دم‌لی تازه دارد در می‌آورد نظام از ظهور همین قصابان با سابقه.

همه‌ی اینها همراه می‌شد با تکامل سیاسی مردمی که در سکوت نظار مگر بودند و دانش‌انوزی به فرزندان‌شان می‌آموختند. همه چیز در چنگال خودی‌ها بود و مردم که از ظن آنان غیرخودی بودند، حقی نداشتند. در این شرایط نسلی که با رنج پدران و مادران که در هوای خفه‌کننده‌ی ظلم، حتا برای خرید شیر و کره هم باید در صف‌های طولانی می‌ایستادند، حالا به یکباره قدبرافراشت و حقوق می‌خواست و هم‌اورد می‌طلبید و حکومت را درمانده کرد به بهانه‌ی خاتمی و اصلاحات و شوری به پا کرد در خرداد هفتاد و شش شمسی و هجده تیر دوسال بعدش تا هیبت‌نمایی کند به ناخودی‌های خودمدار.

## راههای سبز



"لری دایموند و مایکل مک فور اداره می شود. عباس میلانی در زمان محمدرضا پهلوی به دلیل فعالیت در گروه های چپ دستگیر می شود. او بعدها به یک سلطنت طلب دو آتشه تبدیل می شود به طوری که پس از انقلاب یکی- دو سال در ایران زندگی می کند اما پس از چندی کشور را به مقصد آمریکا ترک و در آنجا کتابهای متعددی را به نگارش در می آورد و در این کتابها از دستاوردهای رژیم پهلوی تقدیر می کند. او کم کم به یکی از رهبران اپوزیسیون تبدیل شد که با دیگر رهبران این جریان یک تفاوت عمده داشت و آن رابطه با عناصر اصلاح طلب داخلی بود."

"پروژه "دموکراسی در ایران" پیرامون فرهنگ عامه مردم ایران مانند موسیقی، وبلاگها و مسائل جنسی کار می کند. بخش دانشجویی این موسسه بسیار فعال است و افرادی مانند خانم حقیقت جو، آرش نراقی (از حلقه کیان و نزدیک به سروش) در کنفرانس های سخنرانی می کنند. در داخل ایران نیز افرادی که به حزب کارگزاران سازندگی نزدیک هستند با این موسسه همکاری دارند. به طور نمونه عطربانفر در هر مجله یا روزنامه ای که کار می کند از عباس میلانی تحت پوشش یک تاریخ نگار مصاحبه می کند. اهمیت عباس میلانی برای "اسیا" از رضا پهلوی هم بیشتر است زیرا او با اصلاح طلبان رابطه خوبی دارد و حتی تمام هزینه های مالی اکبر گنجی در خارج از کشور را نیز او تأمین می کند."

"منلی که در ایران طراحی شده مانند دیگر کشورها دارای سه بازوی فکری، اجرایی و رسانه ای است هر کدام از این بازوها دارای زیرمجموعه های فعالی می باشند که به طور مثال بازوی فکری دارای زیر مجموعه های روشنفکری مذهبی، روشنفکری سکولار، سرمایه داری، سیاست خارجی، ادبیات و ... می باشند که در هر کدام از این موارد موسساتی در خارج و داخل ایران هستند که به صورت فعال نقش دارند. بازوی اجرایی این پروژه یعنی کودتای مخملی دارای شش زیرمجموعه می باشد.

یک- زیرمجموعه زنان که از چند طیف تشکیل شده است. مهمترین لیدرهای این طیف خانم شادی صدر و خانم شیرین عبادی هستند. این طیف با بیشتر با NGOهای هلندی در تماس هستند که هزینه های این گروه ها و کمپین ها را پرداخت می کنند. طیف دیگری به مسئولیت پروین اردلان- دختر علی اردلان از رهبران جبهه ملی- فعالیت می کند. طیف نویسن همدانی خراسانی که تمایلات چپ دارند از جمله این طیفها هستند.

دو- زیرمجموعه قومی- نژادی، بیشتر امور این کار در طیف شیرین عبادی صورت می گیرد. او با اینکه در زمینه حقوق بشر فعالیت می کند اما رگه های قومی- نژادی در آن وجود دارد. گروه های ملی- مذهبی نیز در این زمینه متمرکز هستند. سه- زیرمجموعه حقوق بشر، مهمترین چماقی که آمریکا برای رویارویی با مخالفان خود استفاده می کند حقوق بشر است. در این زیرمجموعه چند طیف وجود دارد که این بار نیز طیف شیرین عبادی از فعالان این عرصه هستند. هادی قانمی که از عناصر فعال و امنیتی در آمریکا است از حامیان خارجی این طیف می باشد. او مدتی است که رئیس بخش ایران در سازمان صهیونیستی "دیده بان حقوق بشر" بوده و با بودجه 15 میلیون یورویی هلند موسسه ای را راه اندازی کرده که تمرکزش فقط حقوق بشر در ایران است.

چهار- زیرمجموعه کارگری؛ اگر به یاد داشته باشید در سال های گذشته سندیکای اتوبوسرانی اعتصابی را ایجاد کرده بود که رهبری آن را فردی به نام منصور اصلانو بر عهده داشت. این جالب است که افرادی به دلایل مختلف از جمله غیب افتادگی دستمزد خود دست به اعتصاب می زنند اما هوشان نیست که موسسات برانداز در آمریکا مانند NED، صندوق مالی و دموکراسی و ... به صورت آشکار به موسسات دیگر چندین میلیون دلار پول می دهند تا به سندیکاهای کارگری در ایران کمک شود. تمامی اسناد این کمک ها در وب سایت سازمان NED موجود است. علت دسترسی آسان به این اسناد را می توان تظاهر سازی دانست. خیلی از افراد معتقدند که اینها چون مخفی کاری انجام نمی دهند پس به دنبال مطلب و مسأله خاصی نیستند.

پنج- NGOهای زیرمجموعه در دوره دولت اصلاحات از اهمیت خاصی برخوردار شد. غرب به این نتیجه رسیده بود که باید NGOها در ایران گسترش پیدا کنند و به دنبال این بود که ضعف آنان از نظر منابع انسانی، مالی و مدیریتی نیز تأمین شود. به همین دلیل موسساتی تأسیس شد که بیشتر آن در هلند بود. وظیفه این موسسات این بود که به NGOهای ایرانی خدمات آموزش پرسنل، آموزش جمع آوری پول از خارج کشور و ... را بدهند. دو NGO برجسته در کشور با نامهای گنشگران به مدیریت سهراب رزاقی (مدیر NGOها در وزارت کشور دوره اصلاحات) که مبلغ دو میلیون یورو بودجه از موسسات هلندی دریافت کرد و موسسه همیاران با مدیریت باقر نمازی، موسسه همیاران بعد از زلزله بم در سال 2003 میلادی یکسری کلاس های آموزشی با عنوان جذب پول از خارج کشور در تهران برگزار کرد که مدرسان آن افرادی همچون هادی قانمی بودند که سابقه صهیونیستی و امنیتی دارند.

شش- زیرمجموعه دانشجویی؛ اوج فعالیت زیرمجموعه دانشجویی در جریان 18 تیر 78 بود که البته مدتی بعد از آن نیز تضعیف شد. اما با گذشت زمان شاخه دانشجویی با مرکزیت دفتر تحکیم وحدت طیف علامه و شاخه ای مرتبط با آن نقش جدی در بازوی اجرایی براندازی ایفا کرد. دادگاه اجباری، نامه به کوفی عنان، تحریم انتخابات و ... از جمله فعالیت های این زیرمجموعه بوده است. رفتن افرادی همچون محسن سازگارا، عطری، علی افشاری و رضا دلبری به آمریکا و شغال شدن این افراد در موسساتی که کار آنها براندازی نظام جمهوری اسلامی است می تواند بهترین مستند برای همکاری این زیرمجموعه با پروژه کودتای مخملی در ایران دانست."

"این [بازوی] فکری] از اهمیت بالایی برخوردار است و شاید بتوان گفت قبل از هر مسأله ای کار فکری شروع می شود و سالها طول می کشد که دیگر بازوها [اجرایی و رسانه ای] به کار بیفتند. بازوی فکری در ایران از سال های خیلی دور یعنی از اواسط جنگ آغاز شد در همین راستا یک تفکر روشنفکری جدید از میان نیروهای مسلمان بیرون می آید که رهبری آن به عهده عبدالکریم سروش و مجله کیهان فرهنگی است (در آن زمان مدیریت مجموعه کیهان با سید محمد خاتمی بود). مقالاتی که سروش در این مجله به نگارش در می آورد موضوعات خاصی را در پی داشت به طور نمونه سروش در اولین مقالات خود این موضوع را انتخاب می کند که چیزی به عنوان غرب وجود ندارد که بخواهیم در مورد غرب زندگی صحبت کنیم و اینگونه مبارزه با غرب زندگی را که یکی از گفتنهای مهم انقلاب بود زیر سنوالم می برد. آنها زیر پایه های فرهنگی انقلاب را آرام آرام هدف گرفته و از میان می برند. از همان زمان یک تئوری نوچه پروری و استبداد فکری در بحث تفکرشان مطرح بود که آن را پنهان نگه می داشتند. اگر ما فرض کنیم که غرب و استبداد وجود ندارد دیگر شعارهای انقلاب از قبیل استقلال و آزادی معنا پیدا نمی کند. این روند ادامه یافته و یک به یک پایه های تفکر امام را می زند پایه هائی مثل وحدت دیانت و سیاست، ولایت فقیه، و بدینسان زمینه برای غریبی شدن و آمریکایی شدن را فراهم نمودند."

"افراد دیگری مانند سریع القلم، ناصر هادیان و هادی سمتی با تفکرات خاصی شروع به تئوری سازی در زمینه تأمین منافع آمریکا در ایران کردند. آنها موضوعاتی مانند انرژی اتمی و موشکی،

تحت عنوان اوباش پیش از این تعهد گرفته و اکنون به کار گرفته شدند، برخی از این ها از بخش های رسمی حکومت هستند. برخی متعلق به بسیج هستند برخی لباس شخصی هایی هستند که نمی توان آنها را جزء بسیج حساب کرد. بخشی اطلاعات سپاه هستند و گروه های مختلف... بخش خاصی از سپاه در اتفاقات اخیر حضور دارد و بخش زیادی از سپاه نسبت به وضعیت فعلی انتقاد داشته و از آن رضایت ندارند. وزارت اطلاعات بسیار کم درگیر است و اصولاً وزارت اطلاعات را زیاد درگیر این بازی نکردند. دادستانی از یک مرحله ای به بعد وارد می شود نقش نیروی انتظامی در یک دوره ای بیشتر بوده اما هر چه جلوتر رفته کمتر با این مسأله درگیر است. وضعیت بخشی که در اختیار سپاه است مبهم است... به برخی افراد آسیب می زند اما شکل کار شکل عجیبی است که دسترسی قانونی به اطلاعات در مورد این امکان را غیر ممکن کرده است [1].

2- نمایش اعتراف به جای دادگاه: رژیم سلطانی ایران نه به دادگاه صالح باور دارد، نه به شواهد و قرائن برای اثبات اتهام. در سولهای انفرادی بازداشتگاهها متهمان را با توسل به شکنجه جسمی و روانی وادار می کنند به آنچه می خواهند اعتراف کنند. به عنوان نمونه، محمد رضا تابش نماینده ی اقلیت مجلس، به نقل از همسر ابیطحی گفته است:

"بعد از 43 روز که همسر را بنیم حدود 18 کیلو وزن کم کرده بود و آقای ابیطحی می گفت که چند روزی است که قرصی را به من می دهند که من را از جار و جنجال و هیاهوی این دنیا فارغ کرده است. ابیطحی به همسرش گفته بود این قرص من را بسیار آرام می کند" [2].

همه به یاد دارند که در پاسخ سعید مرتضوی به اظهارات قائم مقام دادگستری تهران در خصوص بازداشتگاه خلیج ریزک، به قتل سه زندانی اعتراف شده بود. در آن اطلاعیه آمده است:

" در خصوص وقایع اخیر هیاتی از سوی شورای عالی امنیت ملی و دادسرای جنایی تهران مامور بررسی علت فوت سه نفر از دستگیرشدگان اغتشاشات 18 تیر که چند روز در این بازداشتگاه بوده اند گردید، تا چنانچه فرد یا افرادی در این رابطه قصور و تقصیری داشته باشند شناسایی و مطابق مقررات با آنان برخورد گردد" [3].

این اعتراف رسمی نشان دهنده ی شیوه ی اعتراف گیری از متهمان در دستگاه قضایی و نظامی سلطان است. مصطفی پورمحمدی، یکی از چهره های اصلی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 1367، نیز سازمان بازرسی کل کشور، درباره سرکوب های اخیر گفته است:

"در اتفاقات اخیر قطعاً در مواردی با مردم با خشونت رفتار شد و این رفتارها زمینه ناراحتی و رنجش خاطر مقام معظم رهبری را فراهم کرد. در اجرای قانون نیازی به خشونت نیست و قانون ملاک مسیر صحیح و هدایت جامعه است... اگر مجریان قانون در اجرای آن کوتاهی کنند و اشتباهی از آنان سر بزند قطعاً چند برابر مردم عادی در برابر آن مسئول هستند" [4].

بازداشت فرزندان مردم، و پس از گذشتن یکی- دو هفته جنازه ی آنان را به خانواده هایشان تحویل دادن، آن چنان نتگین بود که حتی صدای اقتدارگرایان را هم در آورده است. علی مطهری نماینده ی اصول گرای مجلس در نامه ای خطاب به آیت الله جنتی نوشته است:

"کمترین اشاره ای به نوح برخورد با مترضین و خصوصاً قتل چهار نفری که در بازداشتگاهها جان خود را از دست دادند و لزوم معرفی و مجازات مسببان آن نکریدید. البته این امر معیاری را برای این بنده حل کرد و آن اینکه افرادی که دست به این جنایات می زنند از نظر ایدئولوژیک و اعتقادی مستظهر به توجیهات امثال حضرتعالی هستند... آیا این امر می تواند توجیه کننده هرگونه رفتاری با این مردم خصوصاً در بازداشتگاهها باشد؟ به پناه حفظ نظام ظلمها را خلاف همه نصوص اسلامی توجیه می کنید و در استدلال های خود مغالطه به کار می برید و از بیان حق خودداری می نمایید" [5].

مهندس میر حسین موسوی در دهمین بیانیه ی خود درباره ی دادگاه معترضان به قلب انتخاباتی نوشته است:

"شاید که [متهمان] با ناله ای عمیق از سرگذشت دردناک خود در این پنجاه روز می گفتند: انسان هایی له شده که ممکن بود به هر چیز دیگری هم که به آن ازام شود اقرار کنند... دندان شکنجه گران و اعتراف گیران دیگر به استخوان مردم رسیده است... تنها داوری قطعی وجدان بشری از مشاهده ی دادگاههایی این چنین فرمایشی سقوط اخلاقی و بی اعتباری صحنه گردانان آن است... استناد به اعتراف هایی که رنگ شکنجه های قرون وسطایی از آن هویداست... زود خواهد بود که ملت محاکمه مرتکبین این فجایع را شاهد باشد و بازجویان و شکنجه گران که اینگونه با جان و آبروی او بازی می کنند بشناسد" [6].

3- کیفرخواست دادستانی، با نظرات جاسوس اسرائیل: دادگاه چهره های سرشناس اصلاح طلب روز شنبه 10 مرداد آغاز به کار کرد. گذشته از نحوه ی بازداشت و نگهداری متهمان در سلول های انفرادی که بالا به کوتاهی بدان اشاره رفت، کیفرخواست قرائت شده از زوایای گوناگون قابل تأمل است. کیفرخواست دائماً به نظر ات کسبی که جاسوس اسرائیل می خواند، استناد می کند. یعنی اظهارات جاسوس اسرائیل، اساس اتهامات و مهمترین اسناد اثبات جرم متهمان به شمار رفته است. تمامی موارد زیر، نظرات جاسوس اسرائیل است:

"یکی از افسران قدیمی اطلاعات ارتش اسرائیل... گفت هدف ما این است که تفکراتی مانند تفکرات عبدالکریم سروش را در ایران پرورش و ترویج دهیم."

"موسسه هلندی هیفوس... ارتباط خوبی با موسسات و NGOهای داخل ایران دارد و حتی مبلغ 10 میلیون یورو در پایان ریاست جمهوری خاتمی در ایران هزینه کرده که بیشتر آن به جنبش زنان داده شده است."

"آمریکا برای طرح براندازی نرم از تنوریسیون های مختلف از جمله جین شارب که 50 سال از عمر خود را در موسسه اش صرف کرده تا طرح استفاده از نقاط ضعف حکومت ها برای براندازی نرم را شناسایی کند، استفاده می کند... افراد دیگری مانند "مارک پالمرو" رئیس موسسه "گلوبس" نیز در مورد ایران خیلی تحقیق کرده اند. آنها حتی 2-3 سال پیش کلاس هایی را تشکیل دادند و یکسری از فعالان 2 خرداد مانند عمادالدین باقی را دعوت کرده و دوره های براندازی نرم را به آنها آموزش دادند."

"کودتای مخملی ایران خیلی شبیه انقلاب مخملی صربستان است... مهمترین عوامل اجرایی این انقلاب جوانان هستند که سرمایه گذاری خوبی بر روی آنها صورت می گیرد. بر روی انرژی جوانان حساب می شود. زیرا آنان تنها افرادی هستند که 2تا3 ماه از زندگی خود را بدون پول و وقف انتخابات می کنند... براندازی نرم یا همان کودتای مخملی دارای سه بازوی فکری، رسانه ای و اجرایی است. هر کدام از بازوهای کودتای مخملی با تعدادی از موسسات و بنیادهای آمریکایی ارتباط دارند و در واقع نوعی تقسیم کار صورت پذیرفته است. در مثلث براندازی (بازوی فکری، بازوی رسانه ای و بازوی اجرایی) هر کدام از موسسات آمریکایی فعالیت خاصی را انجام می دهند که در ایران نیز یکسری افراد با آنها همکاری دارند. مهمترین آنها موسسه ای است به نام "هوفر" که زیر نظر دانشگاه استن فورد و در زمان جنگ سرد تشکیل شده است. این موسسه پروژه ای به نام "دموکراسی در ایران" را در دستور کار قرار داده که زیر نظر سه عنصر امنیتی به نام های: عباس میلانی،



مخالف غرب- و عضو برجسته MI6 انگلیس در سفر به ایران با تعدادی از خواص آلوده و دست اندرکار آشوب های اخیر ملاقات می کند و از طریق آنها به دیدار یکی از علما می رود و می گویند از سانگلی توام با صداقت وی به نفع مدعیان اصلاحات استفاده کنند و متأسفانه موفق هم می شود و با

خاله استفناری عضو ارشد کمیته آمریکایی روابط اجتماعی اسرائیل (AIPAC)، مدیر ارشد برنامه خاورمیانه مرکز وود ویلسون و مشاور بنیاد صهیونیستی NED که اخیراً مبلغ 400 میلیون دلار برای حمایت از آشوبگران در ایران اختصاص داده بود از مدت ها پیش تماس های حضوری مستمری با سرکردگان کنونی جبهه اصلاحات داشته است و یا، "ژانت آفاری" بهایی و همکار رسمی

موساد به دعوت زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی به ایران می آید و ضمن سخنرانی در دانشگاه الزهراء (س)، نشست های متعددی با میرحسین موسوی و چند تن دیگر از دار و دسته وی داشته است... [صحنه] [تظاهرات] در اختیار موسوی و خاتمی و جمعی از ائمه و اوباش بود که مطابق اسناد موجود از سوی سران فتنه برای قمع کشی و عربده جویی با هدف به اصطلاح گرم کردن تنور آشوب، اجاره شده بودند. رسوایی خواص آلوده و فتنه انگیز و برمال شدن خیانت و جنایت

آنهاست. سران فتنه مصداق بارز مفسد فی الارض هستند که قتل مردم بی گناه، برهم زدن آرامش مردم، همکاری با دشمنان بیگانه و... از جمله جنایات نابخشودنی آنان است [11].

5- نتیجه: پرونده ی ایران در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دارد و تاکنون سه قطعنامه ی تحریمی علیه ایران به تصویب رسیده است. فرایند عملکرد علی خامنه ای، احمدی نژاد و دیگر زمامداران جمهوری اسلامی مردم ایران را نه تنها با خطر تصویب تحریم های اقتصادی

شدیدتر روبرو کرده است، بلکه احتمال حمله ی نظامی را هم نمی توان بکلی نادیده گرفت. با صدای بلند گفته و می گویند که با هرگونه تحریمی که با عث افزایش درد و رنج مردم ایران شود، مخالف هستیم. حمله ی نظامی هم کشور را بکلی ویران خواهد کرد. کوشش جمعی ما باید مصروف این امر

گردد که شورای امنیت سازمان ملل را مجاب سازیم تا بجای نابودی ایران و ایرانیان، زمامداران خودکامه ی جنایت کار ایران را مجازات حمله ی اگر دولت های غربی نگران نباشد ها و عملکرد رژیم حاکم بر ایران اند، چرا که بجای آنها مردم ایران را مجازات می کنند؟ بهتر است حکم بازداشت

تمامی سرکوبگران صادر شود و به محض خروج هر یک از آنان از کشور، بازداشت و محاکمه گردند.

بازداشت افراد بی گناه، شکنجه ی جسمی و روحی آنان در سلول های انفرادی، اعتراف گیری به روش های استالینیستی، کيفرخواست هایی که به وسیله ی جاسوس های اسرائیل نوشته می شوند، دادگاه های انقلابی پس از گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب... همه و همه، نمادی از عدالت قضایی سلطانی است که باید مصداق جنایت علیه بشریت به شمار روند. دادگاه اعتراض کنندگان به

تقلب برنامه ریزی شده ی انتخابات نمونه ی جالبی از "تعطیل قضایی به دلایل سیاسی" است. قلم ی این اوقاف نشان می دهند که پرونده ی "جنایت قضایی زمامداران جمهوری اسلامی را باید به طور جدی دنبال کرد و آنان را به پای میز عدالت کشاند و داد مردم ایران را از آنها ستاند.

برای این منظور اگر چه نیازمند شواهد و مدارک سال های پس از 2002 هستیم، که باید به کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل تحویل داده شوند، اما امضای هر ایرانی در پای متنی که به همین منظور تهیه شده است، نه تنها بر تعداد شکنج های افزایش، بلکه نهادهای بین المللی را به انبوه

ایرانیان ستم دیده مواجه می سازد که به راحتی نمی توان نادیده شان گرفت. هر کس که با خواندن متن کيفرخواست بیدادگاه سلطان و دیدن تصاویر بازداشت شدگان دچار عذاب وجدان شده است، حداقل کاری که می تواند انجام دهد مشارکت در این پروژه ی ملی است. وقتی فرزندان دلیر ایران

زمین را قتل عام می کنند، وقتی گروه دیگری را در سلول های انفرادی قرون وسطایی شکنجه می کنند، آیا وظیفه ی اخلاقی ایرانیان مقیم خارج حکم نمی کند که جنایت کاران را به دادگاه های بین المللی بکشانند؟ آیا سکوت در برابر جنایت، مشارکت در جنایت نیست؟ موسوی، خاتمی، و دیگران

رویدادهای پس از انتخابات را جنایت و فاجعه خوانده اند. آفرینش چنان فجایعی از سلطان و مریدانش همین منظور تهیه شده است، و بزرگ تر آن است که بسیاری از افراد این جنایات را می بینند و سکوت می کنند. یکی از سیاست های علی خامنه ای این بود که بر ذلت های اخلاقی را به فضیلت تبدیل کرده

است. سکوت در برابر شکنجه و جنایت، و حالت عدم اطلاع به خود گرفتن، بخش مهمی از ذلتی است که متأسفانه میان ما فراگیر شده است. بهانه تراشی برای سکوت و بی تفاوتی، کار چندان دشواری نیست. آری دستگاه سرکوب علی خامنه ای اکثر ما را.....

پاورقی ها:

- 1- رجوع شود به: <http://norooznews.org/news/13222.php>
- 2- رجوع شود به: <http://norooznews.org/news/13223.php>
- 3- رجوع شود به لینک: <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=57665>
- 4- رجوع شود به لینک: <http://aftabnews.ir/vdcawmno.49n615kk4.html>
- 5- رجوع شود به لینک: <http://www.etemademelli.ir/published/0/00/61/6151>
- 6- رجوع شود به لینک: <http://ghalamnews.ir/news-21249.aspx>
- 7- رجوع شود به کيفرخواست دادستانی تهران درباره ی اتهامات بازداشت شدگان انتخابات ریاست جمهوری ایران. <http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87768>
- 8- رجوع شود به لینک: <http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87772>
- 9- رجوع شود به کیهان، 10/ 1388/ 5، ص 2.
- 10- رجوع شود به لینک: <http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87782>
- 11- رجوع شود به لینک: <http://www.kayhannews.ir/880511/2.htm>

حمایت از لبنان و فلسطین را آرام آرام مورد هجوم قرار می دادند. این تئوری ها در مراکز تحقیقاتی مختلفی در دولت اصلاحات پرداخته شد و در مطبوعات به صورت گسترده در جامعه پخش می شد [7].

کيفرخواست تمام این نکات را در گیومه از جاسوس اسرائیل نقل کرده است. در این خصوص چند مساله وجود دارد: 3- کيفرخواست مدعی است به دلایل امنیتی از ذکر نام جاسوس اسرائیل خودداری می کند.

2-3- علی خامنه ای مدعی جنگ با اسرائیل است. اما معلوم نیست دادستانی اش بر چه مبنایی تمامی اتهامات و شواهد کيفرخواست اش را بر نظرات جاسوس اسرائیل بنا نهاده است؟ آیا جاسوسان اسرائیل هم به خودی و غیر خودی تقسیم می شوند. جاسوس خودی اسرائیلی آنقدر مهم است که برای دادستانی سلطان کيفرخواست علیه اصلاح طلبان تهیه می کند.

3-3- آقای خامنه ای دو روزنامه ی کیهان داشت، یکی کیهانی که در داخل منتشر می شود، و دیگری کیهانی که در خارج منتشر می شد و با استفاده از همان شیوه ها به تخریب شخصیت های ملی کشور می پرداخت. حال فرض کنیم که هیچیک از ما قادر نباشد حدس بزنیم که جاسوس اسرائیل مورد

استناد خامنه ای چه کسی است، و فرض کنیم که یاد شده واقعا جاسوس دولت اسرائیل است. علی خامنه ای همیشه مخالفان خود را "ساده لوح" و "فريب خورده" و "عوامل دشمن" به شمار می آورد. با استفاده ی از شیوه ی سلطان، می توان این پرسش را مطرح کرد: شاید دولت اسرائیل از طریق

جاسوس خود علی خامنه ای را فريب داده، و ی عامل خود کرده تا بدین ترتیب کل ساختار سیاسی کشور را نه تنها از اصلاح طلبان پاک سازی کند، بلکه آنها را به اتهام "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" و "خیانت" به انقلاب محاکمه و زندانی کند. جاسوس اسرائیل در تمامی نوشته های پیشین

اش از محمود احمدی نژاد دفاع کرده است. دولت اسرائیل که از وجود شخصی چون احمدی نژاد بهره ای فراوانی برده است، از یک سال پیش جاسوس خود را به ایران روانه کرده است تا با تحلیل

های آبی و فريب خامنه ای، همه ی اصلاح طلبان را نابود سازد.

4- پروژه ی انقلاب مخملی با مشارکت همه ی جهان: کيفرخواست دادستانی تهران (سعید مرتضوی) چیزی نیست جز سرمقاله های روزنامه ی کیهان در طی سالهای گذشته. تمام جهان (دولتها، متفکران، دستگاههای جاسوسی... و...) اصلاح طلبان داخلی در پروژه ی انقلاب مخملی مشارکت

داشته اند. آقای خامنه ای طرح سرکوب مردم را با بالا بردن پرچم انقلاب مخملی دنبال می کند. خامنه ای مدعی است که نظریه پردازان سرکوبی غرب همه را به کار گرفته اند تا از طریق انتخابات و روش های مسالمت آمیز، نظام سیاسی ایران را تغییر دهند. تمامی نهادهاى مدنی

(زنان، کارگران، معلمان، دانشجویان و...) را غرب (خصوصاً آمریکا و هلند) ساخته و بودجه آنها را تأمین کرده اند. همه ی اندیشمندان (ایرانی و غیر ایرانی) بازپچه های دست آمریکا و اسرائیل اند که دشمن همیون عروسک های خیمه شب بازی از آنها استفاده می کند. به بخش های زیر از کيفرخواست توجه کنید:

"آقای خاتمی در دوره ریاست جمهوری خود در یکی از جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی تصریح می کند "گريزی از سکولاریسم نیست" و این تفکر متأثر از تصمیم سازی شبه علمی دفتر مطالعاتی استراتژیک ریاست جمهوری به ریاست آقای تاجیک عضو شورای مرکزی حزب

مشارکت است طی مقالاتی سفارشی در نشریه راهبرد این استنتاج غیر علمی را القاء و به رویت آقای خاتمی می رساند که "در آینده نزدیک احدی را برای مقاومت در برابر سکولاریسم نیست و باید خود

به نحو شایسته به این سرنوشت محتوم بشر تن دهیم و دعوت از هابرماس به ایران در سال 81 نیز با همین هدف صورت می پذیرد و در جلسه ای محرمانه در منزل آقای کدیور که با حضور افرادی مانند

حجاریان و محمد مجتهد شبستری تشکیل گردید به دقت روند سکولاریزاسیون در ایران مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و راهکارهای جدید ارائه می گردد. آقای یورگن هابرماس در حالی به کشور

خود باز می گردد که در ریزش های خود از اراده اصلاح طلبان برای استقرار حکومت سکولار در ایران مطمئن گردیده بود. همچنین سفر آقای جان کین به ایران در سال 78 و ملاقات با برخی از چهره های اصلاح طلب نیز در همین رابطه ارزیابی می گردد. آقای جان کین یکی از نظریه پردازان کودتای مخملی و عضو سرویس اطلاعات خارجی انگلیس ام آی 6 می باشد... حزب مشارکت، سازمان مجاهدین و حزب کارگزاران... بر روند فتنه جویی تا تغییر ماهوی نظام به نظمی سکولار

دامه خواهند داد" [8].

هابرماس به ایران آمد تا از طریق اصلاح طلبان سرشت دینی نظام سلطانی را سکولاریزه کند. جان کین هم استاد دانشگاه و نظریه پرداز نیست، او "عضو سرویس اطلاعات خارجی انگلیس ام آی 6 است". او به دنبال سکولاریزه کردن نظام دینی ایران از طریق انقلاب مخملی و افرادی چون محمد

خاتمی، سعید حجاریان، محسن کدیور، محمد مجتهد شبستری و... بوده است.

آقای خامنه ای معمولاً نظر اتش را از طریق صفحه ی اول و دوم روزنامه ی کیهان با دیگران در میان می گذارد. روزنامه ی کیهان روز 10 مرداد، روز برگزاری دادگاه، موسوی را مجری طرح های "جین شارب، پدر انقلاب های رنگین" خواند و نوشت: "سرمداران اصلاحات از متهمان اصلی

در ایجاد آشوب های اخیر و قتل مردم بی گناه هستند می گویند با سوء استفاده افکار عمومی را از جنایاتی که مرتکب شده اند منحرف کنند". در مطلب کوتاه دیگری، شیرین عبادی را "پیر زن قاتل" خواند و با جعل خبر مدعی شد که "قتل ها از سوی افراد اجیر شده توسط مدعیان اصلاحات" صورت گرفته است و تحقیق دادگاه "می تواند از دست های آلوده به جنایت آنان پرده بردارد" [9].

این فضا سازی پیشین نشان دهنده ی آن بود که چه سناریویی در حال اجراست. به همین دلیل، در کيفرخواست تأکید بسیاری بر جین شارب رفته بود. ضمن آنکه کيفرخواست مدعی شده بود که:

"از منزل و محل کار آقای محمد علی دادخواه سخنگوی کانون غیرقانونی مدافعان حقوق بشر که نقش مهمی در راندازی آشوب ها داشته است، تعداد دو قبضه کلت کمری همراه با مقادیری فشنگ، مواد مخدر، اسناد ارتباط با گروه های خارج از کشور جهت ایجاد اغتشاش و مدارک و اطلاعاتی هابی دال بر تحریک مردم به آشوب و بلوا کشف گردید" [10].

بدین ترتیب، شیرین عبادی، خاتمی و موسوی با برنامه ریزی جین شارب مردم را به قتل رسانده اند. سلاح های این جنایت در دفتر محمدعلی دادخواه پیدا شده است.

روزنامه ی کیهان در تیترو اول روز بعد (11 مرداد) نوشت: "اسناد خیانت خاتمی و موسوی فاش شد". کیهان که توضیح این تیترو نوشته است:

"کیان تاجبخش جاسوس نشان دار "سیا" مستقیماً با خاتمی در ارتباط بوده است. او در جریان آشوب های 18 تیر ماه 78 نیز بازداشت شده بود که شبانه با دستور صریح یکی از همان خواص آلوده آزاد شد و یا، رامین جهانبلگو جاسوس دیگر آمریکایی، مأموریت خود برای فتنه و آشوب را مستقیماً و بی پرده با خاتمی و موسوی و چند تن دیگر از سرمداران اصلاحات در میان می گذاشته است و یا آقای ... مخفیانه به آمریکا سفر کرده و با "جرج سوروس" رهبر کودتاهای مخملی در منزل شخصی وی به تبادل نظر می نشیند و یا جان کین نظریه پرداز و طراح آشوب های خیابانی- در کشور های





## من هم اعتراف کردم

### مجتبی سمیع‌نژاد

وقتی مرا می‌زدند، وقتی هفت هشت نفر مرا روی زمین می‌انداختند و با مشت و لگد به جانم می‌افتادند، می‌گفتم که اشتباه کردم، وقتی از پنج اتاق دیگر بازجویی در 352 سپاه صدای داد و فریاد دوستان ندیدم را می‌شنیدم و در گوشام مدام می‌خواندند که بی‌چاره‌ام می‌کنیم در برهنگاهی بازجویی می‌نوشتم پشیمان هستم. وقتی 12 ساعت بازجویی می‌شدم در اتاق‌های بازجویی و دست بند به دستانم می‌زدند و پای‌هایم را با طناب می‌بستند و دور سرم حوله‌ای نهدار می‌پیچیدند و چیزی می‌زدند به من که تا مغز استخوانم می‌سوخت، می‌نوشتم که غلط کردم نوشتم از آدی، غلط کردم نوشتم حقوق‌پیشتر.

آری من هم اعتراف کردم، طی 88 روز بازجویی، 88 روز سلول انفرادی، وقتی که کاسه‌ای ادرار جلویام گرفتند که یا بخور یا بگو فلانی کیست. صبح که حسین در دست‌نوشی 352 بواشکی می‌گفت که دیشب با او چنین کرده‌اند اصلاً باور نمی‌کردم، ولی وقتی کاسه‌ای ادرار را با قاشق جلویام گرفتند باور کردم؛ باور کردم و نوشتم اشتباه کردم. وقتی در سلول انفرادی 20 روز راه‌ام کردند و نیامدند بازجویی چرا که همکاری نمی‌کردم، مجبور بودم که بگویم اشتباه کرده‌ام و اعتراف می‌کنم. و نمی‌دانید این‌که روزی می‌رسد که هر لحظه منتظر هستید تا بازجو بیاید یعنی چه!

وقتی با جوب و شلنگ مرا می‌زدند مجبور بودم که بنویسم نادم و پشیمان هستم و ولایت قبیله و رهبری را تا به حال نشناختم. وقتی در چپله‌های سرامی زمستان توی حیاط 352 یا همان 2 الف نگاه داشتند مجبور شدم که بنویسم "سید" اشتباه کردم و مرا "مورد رفت اسلامی" قرار دهید که الحاق دادند و 34 ماه زندان برایام بریدند.

وقتی فحش پدرم‌دار می‌دادند، وقتی روی یک صندلی با چشم‌بند رو به دیوار می‌نشاندند مرا، وقتی یک ساعت تمام با تحقیر و توهین چند نفر پیش گردن‌ام می‌زدند و مدام سیلی می‌خوردم تا آن‌جا که از دهان و بینیام خون بیاید مجبور بودم که بنویسم من فریب خورده‌ام.

می‌دانید این‌ها چیست؟ این‌ها گوشه‌هایی از همان شکنجه‌هایی است که در زمان زندان‌ام طی نامه‌هایی به خاتمی و شاهرودی نوشتم و محمدعلی ابطی از **چنان نامی تلخی** خبر داد که تأثر اعضای دولت را به دنبال داشته است و خودش چقدر دل‌گیر بود از این قضیه. حالا ابطی را آورده‌اند از او چنین اعتراف می‌گیرند.

آری این چنین است که آدم‌ها در زندان اعتراف می‌کنند؛ وقتی که آن‌ها را می‌زنند، بی‌خوابی می‌دهند و ارتباطشان را با دنیای خارج قطع می‌کنند و جدیداً که قرص هم می‌دهند تا به قول ابطی از "هیاهوی این دنیا را شوی". جلدان زندان اوین این‌کار را می‌کنند و نهادهای امنیتی برای‌اش دادگاه تشکیل می‌دهند و رسانه‌های فاشیستی مثل خبرگزاری فارس که دشمن تک مردم ایران است و خبرنگاران‌اش باید حواس خود را از این پس بیش‌تر جمع کنند، گزارش‌اش را می‌زنند.

این اعتراف‌ها باطل است، حرام است، مسخره است، غیره قانونی است، حجت شرعی و قانونی ندارد، اعترافی که خبرنگاری فارس گزارش‌اش را بدهد قابل استناد نیست. باور نکنید که این گفته‌ها که از روی کاغذ خوانده می‌شد، گفته‌های زندانیان سیاسی عزیز ما است. می‌دانم که هیچ‌کس باور نمی‌کند و آن‌ها آب در هاون می‌کوبند و همه باور داریم که دولت احمدی‌نژاد یک دولت کودتایی و غیرقانونی است که خودش و حامیان‌اش مسئول قتل و کشتار مردم هستند و با این رفتارها استالیانیستی فوج بر فوج بر مغفوریت خود می‌افزایند.

## کاش هم قسم شده باشند

### حمید فرخنده

ابطی را به عنوان اولین شکار خود برگزیدند تا به زعم خویش از روحانی مخالف ولی فقیه بودن، از جوان و با نشاط بودن، از امیدوار زیستن، با دنیای اینترنت و وب لاگ آشنا بودن و از فیلم‌ها و عکس‌های رسواگر، انتقام بگیرند.

در سال‌های آخر حکومت شاه، برخی تصمیمات مغرورانه یا ناشیانه مانند تشکیل حزب رستاخیز، توهین به آیت الله خمینی در مقاله معرف "احمد رشیدی مطلق" در روزنامه اطلاعات، تغییر تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی و نخست وزیری جعفر شریف امامی که به "آقای 5 درصد" معروف شده بود، آنهم برای تشکیل "دولت آشتی ملی" از عواملی برشمرده می‌شوند که پیروزی انقلاب و فروپاشی نظام سلطنتی را تسریع کردند.

اکنون در سی سالگی انقلاب، پخش نمایش مضحک اعترافات در دادگاه‌های فرمایشی، آنهم در شرایطی که عصر ارتباطات و اطلاعات مردم ایران، بویژه جوانان کشور را هشیارتر از پیش ساخته، نشان از تکرار قصه مستبیدین و ثقل سامعه آنان دارد. اهل بیت استبداد در حکومت ایران نشان دادند آنها نیز شاگردان تنبل کلاس تاریخ اند و بلکه ناشیانه‌تر از اسلاف خود عمل می‌کنند.

آیت الله خامنه‌ای نه تنها تقابل را با مهر رهبری مزین ساخت، بلکه در چهل روز گذشته هر بار لب به سخن گشوده، سبوی ولایت شکسته، طشت رسوایی کودتا بر زمین ریخته و پل‌ها پشت سر ویران ساخته است. بجای حلم بی‌تابی بروز داده، در وقت خطابه خطا کرده، بجای ارائه تبیین، انگشت تهدید نشان داده و در عوض تحقیر، فرمان تحذیر صادر نموده است. کار بجایی رسیده که "پسر" نیز درشتی کرده حرمت "پدر" می‌درد. اردوگاه اصولگرایان و لایتمدار نیز از الطاف سخنان تهدیدآمیز

رهبر بی‌نصیب نمانده، دچار شکاف روز افزون شده است. آنان که ذوب در دیگ آش شور ولایت نشده‌اند، در تلاش برای بیرون کشیدن خود، زمزمه‌های تردید و اعتراض سر می‌دهند.

اگر هیچ دلیلی برای اثبات ساختگی بودن اعترافات وجود نمی‌داشت، که هنوز ساعت‌ها از پخش

جریان دادگاه فرمایشی حکومت کودتا نگذشته حقوقدانان دهها دلیل حقوقی برای اثبات بی‌اعتباری این دادگاه و اظهارات مطرح شده در آن ارائه داده‌اند، همینکه خنده را از لبان ابطی همیشه خندان ربوده و با چهره‌ای بهت زده، لاغر شده و ضعیف و خسته بر صندلی دادگاه نشاندند، سند آشکار فجاجی است که در زندان‌های کشور اتفاق افتاده است.

ابطی را بعنوان اولین شکار خود برگزیدند تا بزعم خویش از روحانی مخالف ولی فقیه بودن، از جوان و با نشاط بودن، از امیدوار زیستن، با دنیای اینترنت و وب لاگ آشنا بودن و از فیلم‌ها و عکس‌های رسواگر، انتقام بگیرند.

دادگاه ابطی ادامه تعرض به مهدی کروبی در نماز جمعه تهران و در بهشت زهرا بود. همانگونه که آرای شیخ اصلاحات را کمتر از تعداد آرای باطله اعلام کردند تا بیخالی خویش این پیر سرد و گرم

چشیده را "تحقیر" کنند، خواستند با تحت فشار قرار دادن و اعترافگیری از محمد ابطی، برای خاتمی و دیگر روحانیانی که در برابر کودتا مقامت می‌کنند پیغام بفرستند.

چه زیبا گفت ابطی که "رنگ، رسانه بود". او ناگفته گفت آنگاه که مخالفان دولت یا معترضان به انتخابات رسانه نداشته باشند، رنگی پیدا می‌شود که آنان را با هم مرتبط کند.

ابطی گفت: "هاشمی رفسنجانی، میر حسین موسوی و خاتمی هم قسم شده بودند که پشت یکدیگر را خالی نکنند". یا گفته‌های او صحت دارد، که در این صورت باید این هم قسمی که نشانه عزم و هوشیاری این بزرگان اصلاحات است را به آنان تبریک گفت. یا وی را مجبور به گفتن از این هم

قسمی کرده‌اند، که در این صورت نیز گذشته از اینکه اعترافگران تبلیغی ناخواسته برای موسوی، هاشمی و خاتمی باعث شده‌اند، این بزرگان را به این نتیجه خواهد رساند که می‌بایست با یکدیگر هم قسم شوند. وگرنه آنچنان که قصه همه کودتا نشان داده و مهندس موسوی نیز اخیراً بر آن تأکید کرد، اگر سکوت جایگزین همبستگی و پایداری شود، همه را نابود خواهند ساخت.

ایران اما سبترتر از آن است که کویر ولایت همه گیر شود. آتش به نشانه حمایت از ابطی قرار است صدای الله اکبر بلندتر از شب‌های قبل باشد.

## یادداشت ابطی قبل از دستگیری در باره اعتراف

### جامعه باور نمی‌کند

معمولاً وقتی شرایط سیاسی کشور بحرانی است و صدای خردگرایی کمتر شنیده می‌شود، ترجیح داده می‌شود که کسی مطالبی نگویید و ننویسید. اما من اعتقاد دارم به حکم اهمیت سرنوشت کشور و انقلاب، باید حرف زد و اگر امکان داشته باشد، خطاهایی را که به نظام و انقلاب آسیب می‌رساند کم کرد.

جدای از آنکه مساله پورزند چیست، علاقه‌مندم در مورد این نوع اطلاع‌رسانی‌ها نقطه‌نظرهایی را ارائه کنم تا اگر صواب باشد مورد قبول دست‌اندرکاران ببیند. باید قبول کنیم که این نوع اعترافات به دو دلیل مورد قبول واقعی عمده جامعه قرار نمی‌گیرد:

الف. سابقه این نوع اعترافات، که نوعاً پس از رهایی فرد از زندان و تغییر شرایط تکذیب شده است و نمونه‌های بسیاری داشته است. از سوی دیگر پخش و نشر فیلم شکنجه‌های متهمان قتل‌های زنجیره‌ای که نشان‌دهنده وضعیت رقت‌آمیز اعتراف گرفتن عده‌ای از کارکنان یک وزارتخانه از جمعی از همکارانشان و حتی از همسر یکی از آنهاست، یا نشر بعضی خاطرات که اخیراً انتشار یافته است، دلایل جدی عدم باور جمعی است.

ب. در همه جای دنیا برای آنکه مخاطبان امکان‌پذیرش ادعاهای رسمی را داشته باشند، نباید اطلاع‌رسانی فقط در جایی که مورد علاقه حکومت است، صورت پذیرد. این کار بحقی است که وقتی در مصاحبه آقای ناظم‌زاده یا وحید صادقی‌روشن می‌شود که خدعه و حیل‌هایی به کار برده‌اند، توضیحات کافی و عقوبت لازم و فوری برای آنان در نظر می‌گیرند، ولی وقتی باید توقع داشت که اینها مورد پذیرش وجدان عمومی قرار گیرد که در سایر موارد هم همین اطلاع‌رسانی و همین عقوبت‌ها با همان سرعت مطرح شود. مثلاً هیچ معلوم نشد که بالاخره محتوای حرف‌های فرخنده

ابراهیمی را چه کسی تعقیب کرد و چرا پیگیری قضایی محتوای نوار، تبدیل به پرونده «نوار سازان» شد. یا وقتی رسماً در جرایم اعلام شد که یکی از نهادها در جریان سفر رئیس‌جمهوری به شیراز، عکس مصدق و خاتمی را منتشر کرده تا بین مردم پخش کند و حضور مردم را به جمع ملی‌مذهبی‌ها که آن روزها به شدت زیر فشار بودند، منسوب کند، هیچ‌کس نفهمید که این پرونده چه شد. و بالاخره آیا کسی مورد عقوبت قرار گرفت یا خیر. فراموش نمی‌کنم پس از آنکه اداره امکان نیروی انتظامی بسیاری از هنرمندان را احضار کرده بود و این ابهام‌ذهن دولت و رئیس‌جمهور را به خود مشغول کرده بود، و در حالی که به دلیل بی‌اطلاعی و نامه پراحساس فرزند و همسر آقای پورزند، پیگیر

جدی مساله احضار روشنفکران و اتهامات آقای پورزند بودیم، یکی از مسوولان نظارت‌نویزی انتظامی به بنده از وضع بد روابط اخلاقی و سیاسی آقای پورزند گزارش داد. بنده بعد هم در جلسه دولت پیشنهاد دادم اگر می‌خواهیم حرف‌های پورزند مورد قبول قرار گیرد، با همان شدت باید اعلام کنیم که بنا به تحقیقات نیروی انتظامی دامن اکثر قریب‌به‌اتفاق اهل فرهنگ و هنر و قلم، حتی اگر جزو ناراضیان و مخالفان حکومت باشند، آلوده به وابستگی به خارج نیست که مع‌الاسف اعلام نشد. این تبعیض در اطلاع‌رسانی، بخوابیم یا نخوابیم ذهن جامعه را با شک و تردید مواجه می‌کند.

7 مرداد 1381

## دیدار خانواده‌های بازداشت‌شدگان با خانواده ابطی

### اعتراف ابطی تحت شکنجه

گروه سیاسی روزنامه اعتماد- شب گذشته، جمعی از خانواده بازداشت‌شدگان اخیر به منزل محمدعلی ابطی رفتند تا ضمن دیدار با همسر و دختران ابطی، به خانواده او تاکید کرده باشند آنچه روز گذشته و در حاشیه یک جلسه دادگاه از زبان ابطی پخش شد را نه تنها قبول ندارند، بلکه می‌دانند ابطی آنها را به علت زندان طولانی‌مدت و در راستای پروژه اعتراف‌گیری بیان کرده است. بدین ترتیب، این اولین واکنش به جلسه‌ای بود که روز گذشته در میدان آرگ تهران برگزار شد. جلسه‌ای که در آن برخی چهره‌های اصلاح‌طلب بازداشت شده به همراه جوانانی که اخیراً در وقایع پس از انتخابات در بند شده‌اند، حضور داشتند. پیش از این، چند باری خبر از تشکیل و برگزاری دادگاه کسانی که در حوادث اخیر بازداشت‌شده بودند، منتشر شد، اما جلسه‌دیروز، به گفته وکلای متهمان شباهتی به دادگاه نداشت. چرا که تمامی روند دادگاه یک طرفه بود. برخی از وکلای بازداشت‌شدگان مانند وکیل بهزاد نبوی، وکیل عبدالله رمضان‌زاده، وکیل محمدعلی ابطی، وکیل محمد عطریانفر و... به این جلسه دعوت نشدند و جلسه بدون حضور وکلای آنها و خانواده



## راههای سبز



باقی با اشاره به اینکه گفته می‌شود دادگاه به صورت علنی برگزار شده است، توضیح داد: دادگاه در ظاهر علنی بود اما خلاف قانون عمل شد زیرا در تبصره یک ماده 188 آیین دادرسی کیفری آمده است که «منظور از علنی بودن محاکمه، عدم ایجاد مانع جهت حضور افراد در دادگاه می‌باشد اما انتشار آن در رسانه‌های گروهی قبل از قطعی شدن حکم، مجاز نخواهد بود و متخلف این تبصره به مجازات مقرری محکوم می‌شود».

وی این تبصره را دارای دو بخش «عدم ایجاد مانع برای حضور افراد» و همچنین «عدم انتشار موارد پیش از تأیید حکم» دانست و درباره هر بخش اینگونه توضیح داد: هر دو بخش در دادگاه امروز نقض شد. زیرا تنها افراد خاص توانستند در این جلسه حضور یابند و مانع حضور خبرنگاران مستقل، خانواده‌ها و برخی از وکلای متهمان شدند و تخلف دیگر انتشار کیفرخواست در رسانه‌های گروهی بود. آیا طبق همین قانون، خبرنگاری فارس که متن کامل کیفرخواست را منتشر کرده و صداوسیما که گزیده‌هایی از آن را منتشر کرد، نباید به مجازات مقرری محکوم شوند؟ باقی ادامه داد: همین که اجازه داده نشد خبرنگاران مستقل، خانواده‌ها و وکلای در این جلسه حضور یابند، موجب ایجاد شبهاتی شده است مبنی بر اینکه چرا و اهمه دارند دیگران در دادگاه حضور داشته باشند. باقی در پاسخ این سوال که آقای ابطی در کنفرانس خبری‌اش گفته است: دلایلی که جریان‌های خارجی می‌تواند آسیب‌های زیادی وارد کند که برخی احزاب اصلاح‌طلب چنین دلایلی می‌دارند و نمونه این ارتباطات جلسات عمادالدین باقی در دوی برای آموزش نوعی مسائل مربوط به ایران بود، توضیح داد: هر چند در این زمینه قبلاً مفصل در رسانه‌ها توضیح داده شده و در زمینه یک سفر چند روزه به تانگان من به دوی و اتهامات و محاکمه و برائت آنها کتابی را منتشر خواهم کرد که حاوی جزئیات فراوانی خواهد بود اولاً من افتخار عضویت در احزاب اصلاح‌طلب را نداشته‌ام ثانیاً همین اظهارات آقای ابطی برای روشن کردن فضای پشت صحنه کافی است زیرا با توجه به اینکه اساساً من هیچگاه برای چنین موردی به دوی سفر نکرده‌ام و در حکمی هم که از آن تیره شدم اساساً چنین اتهامی نسبت به من به وجود نداشت اما آقای ابطی خبر از جلسات من در دوی می‌دهد و این نشان می‌دهد یک مطلب جعلی را به ایشان دیده کرده‌اند. بگذریم از اینکه طبق نص صریح فقه اسلام و نیز ماده 1278 قانون مدنی اقرار و اظهارات هر کس نسبت به دیگری نافذ و معتبر نیست و فقط نسبت به خودش نافذ است. یکی دیگر از اشکالات حقوقی وارد به دادگاه، آوردن متهمان با لباس زندان است که برخلاف نص صریح قانون است. اساساً فلسفه منع آوردن متهم به دادگاه، این است که این شیوه باعث توهم و هتک حیثیت شهروندان است و هر نظری با مشاهده شخصیت‌های شناخته شده کشور، می‌تواند به خیلی از مسائل پشت صحنه پی‌برد.

## وکیل بهزاد نبوی: دادگاه منصفانه نبود

هوشنگ پوربابایی، وکیل بهزاد نبوی، مصطفی تاج‌زاده و محسن میردامادی در گفت‌وگو با اعتماد ملی با اظهار نارضایتی از عدم اطلاع به وکلای بازداشت‌شدگان برای حضور در دادگاه گفت: طبق ماده 128 قانون آیین دادرسی کیفری، بند 3 ماده واحده حقوق شهروندی و اصل 35 قانون اساسی، وکیل مدافع باید در تحقیقات مقدماتی در کنار متهم حضور داشته باشد. وی با اشاره به اینکه از ابتدا وکالت محسن میردامادی را بر عهده داشته است، ادامه داد: خانواده‌های تاج‌زاده و نبوی هم از من خواستند تا وکالت آنها را هم بر عهده بگیرم. وی با تأکید بر اینکه دلسر او موظف است برای وکلای تدارک دفاع از متهمان را فراهم کند، گفت: حضور در تحقیقات مقدماتی، اطلاع از اتهام و اطلاع از دلایل اتهام حقی است که وکلای باید از آن برخوردار باشند. همچنین طبق ماده 128 قانون آیین دادرسی کیفری، وکیل پس از اتمام تحقیقات می‌تواند در مورد اجرای صحیح قانون و دفاع از متهم و کشف حقیقت، مطالبی را به قاضی اطلاع دهد و قاضی تذکر دهد. پوربابایی خاطر نشان کرد: پس از انجام تحقیقات، اگر پرونده به دادگاه رفت، دادگاه موظف است طرفین را با وکلایشان در ساعت و روز مشخصی به دادگاه دعوت کند البته این دعوت باید به نحوی باشد که وکیل فرصت مطالعه پرونده و بررسی اسناد و مدارک و مذاکره با موکل را داشته باشد و پس از آن در جلسه دادگاه حضور یابد. وی در مورد دلایل عدم حضور خود در این جلسه توضیح داد: بنده تنها از طریق همسر موکل (میردامادی) و اخبار رسانه‌ها از برگزاری این جلسه مطلع شدم و بلافاصله خود را به دادگاه رساندم و با هماهنگی ماموران امنیتی به داخل مجتمع رفتم اما رئیس‌دفتر دادستان اعلام کرد که شب گذشته برای برقراری ارتباط با من تلاش کرده است اما موفق نشده‌اند. این وکیل دادگستری در ادامه تصریح کرد: دفتر دادستانی به من اعلام کرد که این جلسه بنا به تقاضای موکلان برگزار شده و جلسه دادگاه آنها نیست و من حتی دو مرتبه این سوال را از آنها پرسیدم و هر دو بار همین پاسخ را دادم. پوربابایی با اشاره به اینکه تاکنون اطلاعی از پرونده و اتهامات موکلان ندارد، ادامه داد: با توجه به بی‌اطلاعی وکلای پرونده، حضورشان در جلسه امروز فایده‌ای نداشت. وی در مورد اظهارات برخی متهمان در این جلسه گفت: ابتدا باید اقرار یا اعتراف را معنا کنیم. اگر مطلبی بگوییم که به نفع خودمان و به ضرر دیگران باشد، اقرار نیست بلکه شهادت، گواهی و یا ادعاست و اگر متهمی علیه متهم دیگر مطالبی را عنوان کند نمی‌توان نام آن را اقرار گذاشت. پوربابایی همچنین اظهار داشت: اصول دادرسی منصفانه ایجاب می‌کند که حقوق دفاعی متهم را همواره مد نظر داشته باشیم و در این دادرسی منصفانه باید حقوق متهم و مدعی‌العموم به طور یکسان رعایت شود. اگر قرار است چنین دادگاه منصفانه‌ای برگزار شود باید با حضور وکیل باشد بنابراین اگر این جلسه، یک دادگاه محاکمه است چرا وکلا حضور نداشتند بنابراین نمی‌توانسته دادگاه منصفانه‌ای باشد.

## فهیمة موسوی نژاد همسر ابطی

### اوج بی وجدانی را دیدیم

### فهیمة موسوی نژاد همسر ابطی

فهیمة موسوی نژاد در مصاحبه با روز گفت چیزی که با پخش این اعترافات می‌توان فهمید این است که تنها چیزی که در میان برخی دست اندرکاران وجود ندارد اخلاق و وجدان است. وی تصریح کرد: «این معرکه ای که راه انداخته اند نمی‌تواند سابقه و تجربه پاک چنین افرادی را در نزد مردم تحت تأثیر قرار دهد. اعتراف گیری یک توکل نظام است و هیچ کس بیشتر از نظام صدمه نمی‌خورد چرا که این افراد متعلق به نظام هستند و کارنامه سنگینی در خدمت به کشورشان دارند.»

وی گفت که با خانواده آقای خاتمی صحبت کرده اند و آنها با دلاری دادن وی گفته اند که این سخنان محکوم است. قرار است سیدمحمد خاتمی به زودی بیانیه ای را در این خصوص منتشر کند. موسوی نژاد افزود: «صحبت هایی که ایشان می‌کرد و بخش هایی از آن در خبرگزاری فارس آمده بود اصلاً ادبیات آقای ابطی نبود. ما به عنوان خانواده با ادبیات ایشان آشنا هستیم. بسیاری از مردم هم خواننده و بلاگ ایشان بودند. جملات و متنی که استفاده کردند متعلق به ایشان نبود. لحن ایشان مانند زمان هایی بود که خیلی عصبانی و ناراحت است و انگار که با فشاری این حرف‌ها را می‌زند. حالت عادی نداشت.»

وی با اشاره به پخش اعترافات گفت: «من به فرزندانم گفتم که ما از موقعی که پادمان است ایشان هر کاری کرده برای حفظ نظام بوده و همیشه سعی می‌کرده که مبلغ خوبی برای نظام باشد و هر نظری که داشته فقط از لحاظ دلسوزی بوده برای اینکه شرایط بهتر باشد. من از این دولت همین توقع را هم داشتم. با توجه به شناختی که از آنها داشتم و شاید بگویم با شناختی که در همین چهل و چند روز از آنها پیدا کردم. از برخوردهایی که آنها به عنوان خانواده زندانیان با ما داشتند. بارها با ما تماس بودند و هر بار ما تذکر می‌دادند. هر سه چهار روز یک بار یک جوری خانواده ما را به هم می‌ریختند. یک روز دامادمان را می‌گرفتند یک روز دیگر فرد دیگری از خانواده را می‌گرفتند. یک روز زنگ می‌زدند تذکر می‌دادند و روز دیگر می‌ریختند خانه را می‌گشتند.»

موسوی نژاد افزود: «در طی مدت این چهل و سه روز سه بار با آقای ابطی صحبت کردیم. برای یکی از این تماس‌ها ما را به اوین کشاندند و حتی گفتند یک سیم کارت برای ما بیاورید که بتوانیم با یک موبایل به آقای ابطی باشما صحبت کند. یک سری انذبت هایی کردند که در آنها اوج بی وجدانی و بی اخلاقی بود. قبلاً هم این سابقه را از آنها داشتیم. دوستان دیگر و خیلی کسان دیگر هم این تجربه را داشتند. نمی‌دانند که این کارها هیچ تأثیری ندارد و مردم می‌دانند این افراد تحت چه شرایط سابق فرسای بوده‌اند.»

همسر سیدمحمد ابطی افزود: «ایشان اشاره کرده بود به قرصی که چند شب است به او می‌دهند. من اثرات آن را نمی‌دانم. برخی از دوستان می‌گفتند که همین کار را با آقای سحابی کرده بودند یعنی قرص های مشابهی را هم به ایشان داده بودند، به نحوی که وقتی برخی برای ملاقات با وی می‌روند می‌گویند اصلاً این سحابی با آن سحابی که ما می‌شناختیم متفاوت بود. این ابطی هم آن ابطی خودمان نبود. یک دارو هایی استفاده می‌کنند. من اطلاعات دقیق از تأثیرات این دارو ها ندارم اما حالت ایشان عادی نبود.»

وی در مورد آزادی همسرش گفت: «ما امیدواریم اما با صحبتی که با ایشان داشتیم و آن دو نفر کارشناسی که همراه ایشان در ملاقات بودند و قبل از آن با آنها صحبت کرده بودم اصلاً نفهمیدم که چه کار خواهند کرد. یک بار می‌گویند که تمام می‌شود و یک بار می‌گویند که اگر ملاقات خوبی داشته باشیم و باز تاب ملاقاتان خوب باشد شاید به شما مرتب ملاقات بدهیم. ما منتها فکر می‌کردیم چنین روزی خواهد آمد. یک موقعی گفتند که اعترافات را پخش می‌کنند. همه می‌دانند این بحث‌ها از نظر حقوقی بی اعتبار است. کسی که چهل و پنج روز در انفرادی بوده و آن زمانی که با خانواده صحبت کرده در شرایط تحت فشار بوده نمی‌تواند در شرایط عادی باشد. یک شب نیمه شب او را از خواب بلند کرده اند که با خانواده اش صحبت کند، روز دیگر وسط بازجویی به ما زنگ زد که اصلاً صدایش در نمی‌آمد که ما با حرف بزنند. شرم آور است که افراد را در چنین شرایطی می‌گذارند.»

## دختر ابطی:

### متن اعتراف ها متن بابا نبود

یکی از دختران محمد علی ابطی در گفت‌وگو با تلویزیون فارسی بی بی سی از روند برگزاری دادگاه پدرش ابراز تعجب کرده است. خانم ابطی به بی بی سی گفت که وکیل و خانواده محمد علی ابطی از برگزاری دادگاه او در روز شنبه بی اطلاع بوده اند و پس از انتشار خبر برگزاری دادگاه از آن مطلع شده اند. محمد علی ابطی روحانی اصلاح طلب و معاون پارلمانی رئیس جمهوری سابق ایران از متهمان ناآرامی های پس از برگزاری انتخاب ریاست جمهوری است که روز شنبه به اتهام های وارد شده پاسخ داد.

خانم ابطی با غیرقانونی دانستن جلسه دادگاه گفت معلوم نبود افرادی که در این جلسه صحبت کردند در چه وضع روحی و جسمی بوده اند. دختر آقای ابطی همچنین "اعتراف های" پدرش را سخنان واقعی او ندانست. او گفت: "نه تنها ما که خانواده او هستیم که هر کسی وبلاگ او را که قریب به شش سال به طور دائم نوشته شده، خوانده باشد می‌فهمد متن اعتراف ها متن بابا نبود." آقای ابطی در دادگاه و در جلسه مطبوعاتی پس از آن از محمد خاتمی به خاطر "قربانی کردن جریان اصلاحات به پای میرحسین موسوی" انتقاد کرد.

او ضمن رد انجام تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، علت حمایت علی اکبر هاشمی رفسنجانی از آقای موسوی را انتقام جویی از محمود احمدی نژاد و آیت الله خامنه ای عنوان کرد. آقای ابطی همچنین به خبرنگاران گفت از شرایط زندان راضی است. او گفت: "در زندانی که بودیم هیچ مشکلی احساس نکردم و مشکلی نداشتیم. باز جویهای بسیار با فعم و مودبی داشتیم و چیزی وجود ندارد که بخواهم به عنوان نگرانی از زندان یاد کنم."

خانم ابطی درباره واکنش خود و خانواده اش به سخنان پدرش گفت: "ما به عنوان خانواده آقای ابطی منتظر می‌مانیم تا بابا به خانه بیاید و ببینیم چه می‌گوید." دختر آقای ابطی همچنین گفت وقتی خانواده آقای ابطی دو روز پیش از برگزاری دادگاه موفق به دیدار با او پس از 43 روز شدند، متوجه ضعف جسمانی و روحی او شده بودند.



### خبرگزاری های جهان

### واشننگتن تایمز

### زندان های مخوف کودتا چیان

کاخمی جلالی سخنگوی کمیته تحقیق وضعیت زندان های مجلس گفته است که به دنبال دسترسی به منفی چهار است.

گوهر داشت که با نام رجایی شهر نیز شناخته می شود محل تمرکز بزرگواران و تجمع اعضای مجاهدین خلق، یک گروه مارکسیست-اسلامی است که اوائل انقلاب ایران باخطر برپایی شورش مسلحانه غیر قانونی اعلام شد.

یک فعال سیاسی که خواست نامش برده نشود گفت: "از زندانیان مهم سیاسی به آنجا برده می شوند و با نگهداری در میان سلول بزرگواران معمولی تنبیه می شوند. آنجا اولین جدید است."

یک فعال چپگرایی جوان که خواست است تنها با نام کوچکش حسن معرفی شود و زمانی را در زندان گذرانده است گفت، زندانیان سیاسی قبلا به بند 209 اوین برده می شدند اما "جامعه بین المللی انقدر فشار روی ایران گذاشت که بند 209 مکان کمخطرتری شد."

وی گفت: "به آنجا رنگ سبز زده اند و سلول های افرادی را خراب کرده اند و به یک سلول بزرگ تبدیل کرده اند و کلا تمیزش کرده اند."

منبع: واشنگتن تایمز، 31 ژوئیه

### گاردین

### محاکمه فلهای رهبران ناراضیان

### حیسون برک و سعید کمالی دهقان

بیش از 100 سیاستمدار و فعال سیاسی مخالف دولت ایران متهم به دست داشتن در خشونت های پس از انتخابات منشأش امیر خرداد ماه، روز گذشته در اولین روز محاکمه فلهای فعالان مخالف در دادگاه ظاهر شدند.

این دادگاه اولین مورد از سری جلساتی است که انتظار می رود رژیم تندرو حاکم امیدوار است از طریق آن قدرت خود را تقویت کند و تلاش های دیگر برای اعتراض در مقابل پیروزی نامزد محافظه کاران و بر سر کار محمود احمدی نژاد را خنثی کند.

پس از انتخابات صدها هزار ایرانی در اعتراضات خیابانی شرکت کردند و نتایج منتشره مبنی بر پیروزی احمدی نژاد را تقبیح کردند. سی نفر جان خود را از دست دادند و صدها تظاهرکننده که ادعا کرده اند قلب گسترده مانع از پیروزی رهبر آنها میرحسین موسوی شده است دستگیر شدند. این امر موجب بروز نگرانی از سوی جامعه بین المللی باخطر نقض آشکار حقوق بشر شد.

در حرکت دیگری که می تواند ناآرامی را تشدید کند، روز گذشته گزارشی شد که سه شهروند آمریکایی به دنبال عبور از مرز ایران و عراق دستگیر شدند. باوجودیکه تلویزیون ایران این سه نفر را افراد نظامی معرفی کرده است، مقامات شهر سلیمانیه در شمال عراق گفتند که آنها توریست بوده اند و در نزدیکی مرز حرکت می کردند. تا کنون اظهار نظر رسمی از سوی دولت آمریکا صورت نگرفته است. دولت ایران به کرات گفته است ناآرامی های داخل ایران نتیجه «دخالتهای خارجی» است.

خارجی که در دادگاه دیروز، دادستان کیفر خواست را خواند و عنوان کرد که متهمین به نقشه کشیدن برای «انقلاب مخملین» توسط احزاب اصلاح طلب برای براندازی جمهوری اسلامی، مشابه با شورش های مسالمت آمیزی که به حاکمیت کمونیست ها در اروپای شرقی پایان داد، اعتراف کرده اند. وکلای دولتی گفته اند که سه حزب بزرگ مخالف از سازمان های غیردولتی پول دریافت کرده اند اما وبسایت موسوی هرگونه کمک خارجی یا ارتباط خارجی را انکار کرده است.

در میان متهمان فعالان برجسته اصلاح طلب مخالف قرار داشتند، از جمله معاون رئیس جمهور پیشین، محمدعلی ابطحی و محسن میردامادی، رئیس بزرگترین حزب اصلاح طلب، جبهه مشارکت اسلامی.

یک وبسایت مخالف این دادگاه را نمایشی خواند و ادعا کرد که متهمان به وکیل دسترسی نداشته اند. دوستان متهمان گفتند که آنها از تصاویر دادگاه که ابطحی را با ظاهری نحیف در پیونفورم زندان به همراه بیش از صد متهم دستبند زده نشان داده است، شوکه شده اند. محمدرضا تایش وکیل اصلاح طلب به نقل از همسر ابطحی گفته است که معاون اول پیشین 18 کیلوگرم در عرض 43 روز بازداشت لاغر شده است. بسیاری گفته اند مظنون هستند که این اعترافات جعلی و تحت فشار گرفته شده باشد.

یک دوست می گوید: "اگر به وضعیت فیزیکی ابطحی نگاه کنید... واضح است که شکنجه شده و با او بد رفتاری شده است. من مدت زیادی است که ابطحی را می شناسم، می دانم چطور از کلمات استفاده می کند و آنها را در جمله سر هم می کند؛ اینهایی که امروز شنیدم کلمات او نیستند."

اعلام جرم روز گذشته انگلیس را محرک ناآرامی های معرفی کرد و ابراز داشت که آنها ارتباطاتی با رهبران زندان انگلیس و یک «جاسوس انگلیسی» داشته اند. اعتراضات پس از انتخابات بزرگترین چالش رژیم به رهبری روحانیت از انقلاب 1357 بوده است و شکاف عمیقی را در ایران ایجاد کرده است.

پونه، یک دانشجوی 24 ساله دانشگاه تهران می گوید: "دادگاه امروز نشان داد که ما تا چه اندازه در نشان دادن خشم و اختلاف موفق بوده ایم. اگر انقدر از ما خشمگین نبودند، این دادگاه را اصلا برگزار نمی کردند. اما معترضان نشان دادند... به راحتی عقب نمی نشینند." هفته گذشته هزاران نفر برای یادبود افراد کشته شده در سرکوب به خیابان ها ریختند. پلیس به شلیک گاز اشک آور پرداخت و معترضان را باتوم تک زد اما راهپیمایی با فریاد نام موسوی ادامه یافت.

معدالکرم یوسف محسنی 66 ساله گفت از احمدی نژاد حمایت کرده است. او روز گذشته در تهران به آرزور گفت: "حقوق باننشستگی من از چهار سال پیش دوبرابر شده است و من فکر می کنم میرحسین موسوی و افرادی نمی خواهند و وضعیت اقتصادی ایران را بهبود بخشد. به نظر من قلب نشده است. موسوی ممکن است هواداران مختلفی داشته باشد اما احمدی نژاد بیشتر توسط ایرانی ها حمایت می شود."

روز جمعه احمدی نژاد در تلاش برای جلب حمایت رهبر ایران آیت الله علی خامنه ای برآمد و عنوان کرد که خامنه ای «برایش مثل پدر است».

خامنه ای امروز قرار است رسماً دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد را تنفیذ کند. روز چهارشنبه قرار است احمدی نژاد در مقابل مجلس سوگند یاد کند.

روز گذشته تهران پرنتش اما آرام بود اما با این وجود تظاهرات جدیدی برای این هفته برنامه ریزی شده است.

### یاسون آتاناسیادیس و باربارا اسلاوین

یاسون آتاناسیادیس از 17 ژوئن تا 5 ژوئیه برای پوشش خبری انتخابات ریاست جمهوری در زندان اوین تهران بود. از دوران شاه، زندان اوین به عنوان مکانی که زندانیان سیاسی را برای بازجویی های سخت و حتی اعدام به آنجا می برند، آوازهای ترسناک در ایران داشت.

اما به نظر می رسد این مکان در شمال تهران توسط بازداشتگاه های غیر رسمی دیگر در سراسر تهران و حومه آن تحت الشعاع قرار گرفته است.

هزاران ایرانی روز پنجشنبه برای یادبود قربانیان سرکوب به خیابان ها آمدند و اخیراً بسیاری از زندانیانی که آزاد شده اند گفته اند که آنها را داخل سوله های صنعتی، انبارها و کارخانه های اسلحه سازی قدیم سپاه نگه داشته بودند. این مکان ها با شتاب به فضاهایی برای بازداشت شدگان در تظاهرات خواهان دموکراسی تبدیل شده است.

مقامات ایران تصدیق کرده اند که از آزادی وحشتناکی در این مکان ها انجام گرفته و چهار نفر در بازداشت کشته شده اند. در میان آنها پسر مشاور محسن رضایی، فرمانده پیشین سپاه پاسداران و نامزد ریاست جمهوری بود که در کهریزک در جنوب تهران کشته شد.

رهبر ایران آیت الله علی خامنه ای در واکنش به انتقادهای تند از داخل و خارج ایران روز پنجشنبه دستور تعطیلی کهریزک را داد. دولت نیز 140 نفر را آزاد کرد.

حنیف مزروعی روزنامه نگار مستقر در تهران در مصاحبه با بخش فارسی بی بی سی گفت، زندانیان به او گفته اند که به همراه 40 نفر در کانتینرهایی که تهویه هوا نداشته است در کهریزک بوده است. نگهبانانی که زندانیان را در روز 18 تیر، دهمین سالگرد شورش های دانشجویان 1378 به آنجا آورده بودند "آنها را لخت کردند، با آب پرفشار به آنها شلیک کردند و آنها را وحشیانه با کابل کتک زدند."

یکی دیگر از زندانیان که درخواست کرد به دلایل امنیتی نامش فاش نشود به واشنگتن تایمز گفت نیروهای امنیتی «ما را با چشمهای بسته به جایی بردند که فکر کردم استادیوم است و در آنجا ما را سه روز به سختی کتک زدند و تهدید چون اعدام کردند. به ما گفتند چون رسماً ثبت نشده ایم، وجود خارجی نداریم و می توانند ما را اعدام کنند».

زندان زن که از زندان های تهران بیرون آمده اند شکایت دارند که نگهبان های مرد آنها را کتک زده اند، موهایشان را کشیده اند و مدام با آنها تماس فیزیکی داشته اند که خلاف قوانین اسلامی است که می گوید زندانیان باید از نظر جنسی جدا باشند و نگهبانان همجنس برای آنها گمارده شود. بنا به گزارش تایید نشده ای که در یک وبسایت اصلاح طلب به نام موج سبز آزادی منتشر شده، زندانیان دیگر گزارش داده اند که آنها را به کلانتری ها برده بودند و مجبورشان کردند کارهای تحقیرکننده ای مثل لیسیدن کاسه توالت را انجام دهند.

هدی قائمی سخنگوی کمیته بین المللی حقوق بشر در ایران گفت، در گذشته کهریزک برای «بازپروری اخلاقی» کسانی بکار برده می شد که اعمالی غیر اسلامی انجام داده بودند. او گفت مشخص نیست که سه زندانی دیگر کجا کشته شده اند.

آقای قائمی گفت یک زندانی که اخیراً آزاد شده است به او گفته که او را طی هشت روز به چهار مکان مختلف برده شده بودند که دورتای اولی «کاملاً غیر رسمی» بوده است.

آقای قائمی گفت: «وقتی به اوین برده شده بود احساس امنیت کرده بود.» او از بردن نام این زندانی باخطر حفاظت از وی در مقابل تنبیه مجدد خودداری کرد.

آقای قائمی گفت، رژیم سعی داشت سرکوب دهه شصت را که طی آن دولت تعداد زیادی از هواداران مخالف را در زندان اوین اعدام کرد تکرار کند اما مجبور شده عقب بنشیند و در مقابل خشم مردم حالت تدافعی بگیرد.

آقای قائمی گفت: «زمانه و سن جمعیت حالا بسیار متفاوت است» و اشاره کرد که جزئیات بدرفتاری در سراسر جهان پخش شده است.

هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا روز چهارشنبه گفت که او از گزارش های آزار زندانیان سیاسی در ایران «قلقش به درده آمده است». او گفت: «این برای (ایران)... ضروری است که زندانیان سیاسی را آزاد کند و با آنها بصورت مناسب و انسانی رفتار کند».

این سرکوب همچنین موجب بروز خشم درون دستگاه سیاسی ایران شده است.

مهدی کربوی یک روحانی و نامزد ریاست جمهوری در نامه ای به وزیر اخراج شده اطلاعات از او پرسیده است: «گیا چیزی که امروز اتفاق می افتد... با قوانین جاری اسلامی در کشور و قوانین و فرهنگ دموکراتیک همخوانی دارد... من می پرسم که آیا «زندان» تعریف مشخصی در جمهوری اسلامی ایران دارد یا اینکه می توان مردم را روزها در مساجد، مدارس و زیرزمین های ادارات و وزارتخانه بدون اطلاع خانواده هایشان و وکلای مدافع و حتی قوه قضائیه نگه داشت؟»

این نامه در شماره روز یکشنبه روزنامه اعتماد ملی چاپ شده بود.

مهدی خلجی، کارشناس سیاست ایران در سیاست خاور نزدیک موسسه واشنگتن گفت: «دلیل اصلی دستور خامنه ای برای تعطیلی کهریزک جلوگیری از تحقیق مجلس در مورد آن بود مانند برنامه ای که برای تحقیق در مورد برخی از مراکز بازداشت دیگر وجود دارد».

از بدنامترین مراکز بازداشت زندان گوهر داشت در شهر اقماری کرج و مکانی که نام منفی چهار در زیرزمین وزارت کشور در مرکز تهران است.



## ابطحی قهرمان محسن مخملباف

در سال 67 خمینی دستور داد تا زندانیانی را که بسیاری از آن ها دوره محکومیتشان تمام شده بود و حتی بایستی آزاد می شدند را اعدام کنند. این اقدام چنان غیر انسانی و بهت آور بود که در درون جبهه انقلاب به یک ریزش وسیع منجر شد. مثلاً آیت اله منتظری که تا یک قدمی رهبری فاصله داشت با اعتراض به این عمل خمینی، خود را برای همیشه مغضوب حکومت کرد و حتی امکان رهبری خود را در آینده از دست داد و یک شبه تصاویر وی از در و دیوار شهر پایین آورده شد. نه تنها آیت اله منتظری که بسیاری از شیفتگان انقلاب یکباره پیوند خود را با انقلاب از دست دادند. در واقع خمینی به جای آنکه با این عمل نیروهای خود را حفظ کند، بخش عمده ای از آن ها را از دست داد. در همه جا به صورت پنهان و نیمه آشکار زرمه مخالفت با این عمل شنیده می شد.

در همان زمان من نیز کوشیدم برای اعتراض به این کشتار با نوشتن جراحی روح شرایط روحی زندانیان سیاسی تحت شکنجه را در قالب این قصه توضیح دهم. (به شکلی که در آن زمان امکان چاپ داشته باشد) این قصه در همان سال 67 در مجله سروش چاپ شد و در سالهای بعد بارها در مجموعه های مختلف تجدید چاپ شد.

حالا که دوباره پروژه اعترافگیری از زندانیان سیاسی به اوج غم انگیز خود رسیده است، نشر دوباره جراحی روح را به سعید حجاریان و مصطفی تاجزاده و بهزاد نبوی و دیگر زندانیان سیاسی زیر شکنجه ایران تقدیم می کنم.

اگر می خواهید بدانید ابطحی عزیز را چگونه شکنجه کرده اند، قصه جراحی روح را بخوانید. اگر خامنه ای خودش را در اختیار شکنجه گران خودش قرار دهد پس از دو روز در تلویزیون جمهوری اسلامی برهنه عربی خواهد رقصید. کسانی که ابطحی قهرمان را از نزدیک دیده بوده اند و حالا او را در تلویزیون می بینند، می دانند که ظرف حدود 40 روز چگونه یک انسان 18 کیلو وزن کم می کند. از این به بعد در هر کجا تصویر ابطحی را ببینیم به احترام او از جایمان برمی خیزیم تا اعتراف گرفتن به وسیله شکنجه، دیگر نگرانی مبارز زمان ما نباشد.



## جراحی روح

محسن مخملباف

### تقدیم به سعید حجاریان - مصطفی تاجزاده - بهزاد نبوی و دیگر زندانیان سیاسی زیر شکنجه ایران

در سال 67 خمینی دستور داد تا زندانیانی را که بسیاری از آن ها دوره محکومیتشان تمام شده بود و حتی بایستی آزاد می شدند را اعدام کنند. این اقدام چنان غیر انسانی و بهت آور بود که در درون جبهه انقلاب به یک ریزش وسیع منجر شد. مثلاً آیت اله منتظری که تا یک قدمی رهبری فاصله داشت با اعتراض به این عمل خمینی، خود را برای همیشه مغضوب حکومت کرد و حتی امکان رهبری خود را در آینده از دست داد و یک شبه تصاویر وی از در و دیوار شهر پایین آورده شد. نه تنها آیت اله منتظری که بسیاری از شیفتگان انقلاب یکباره پیوند خود را با انقلاب از دست دادند. در واقع خمینی به جای آنکه با این عمل نیروهای خود را حفظ کند، بخش عمده ای از آن ها را از دست داد. در همه جا به صورت پنهان و نیمه آشکار زرمه مخالفت با این عمل شنیده می شد.

در همان زمان من نیز کوشیدم برای اعتراض به این کشتار با نوشتن جراحی روح شرایط روحی زندانیان سیاسی تحت شکنجه را در قالب این قصه توضیح دهم. (به شکلی که در آن زمان امکان چاپ داشته باشد) این قصه در همان سال 67 در مجله سروش چاپ شد و در سالهای بعد بارها در مجموعه های مختلف تجدید چاپ شد.

حالا که دوباره پروژه اعترافگیری از زندانیان سیاسی به اوج غم انگیز خود رسیده است، نشر دوباره جراحی روح را به سعید حجاریان و مصطفی تاجزاده و بهزاد نبوی و دیگر زندانیان سیاسی زیر شکنجه ایران تقدیم می کنم.

\*\*\*\*\*

داستان سیاهی را برای شما می نویسم. این اجازه را از ناشر گرفته ام تا به خواننده بگویم که بهتر است آن را نخواند. حتی خودش قرار گذاشت. البته نگفت حتماً - که روی جلد بنویسد:

"خواندن این کتاب برای افراد زیر هجده سال، ممنوع است و هرکس ناراحتی قلبی یا بیماری عصبی دارد، آن را نخواند!"

نمی دانم وقتیشما این کتاب را می خوانید، روی جلد به چنین نوشته هشدار دهنده ای بر می خورید یا نه؟ حتی شك دارم که اجازه داده باشند داستان با این چند سطر شروع شود. به هر حال من آدم فدی بودم و کلام مثل خیلی ها بوی قرمه سبزی می داد. ناشرم این یکی را اجازه نداده است که بگویم، به درد شما هم نمی خورد که بفهمید من جزو چه گروه و دسته و مرامی بودم. این ها فرغ قضیه است. زمانی حتی فکر می کردم که اگر جزو یک گروه و دسته دیگر هم بودم و یا به مرامی دیگر اعتقاد داشتم، باز هم وضع از همین قرار بود. بحث، کلی است. مهم این است که من کله ام بوی قرمه سبزی می داد و به این بو تعصب داشتم. حالا شما می توانید بگویید "اعتقاد". برای من دیگر، واژه ها حساسیت شان را از دست داده اند. حتی برایم چیز مقدسی نمانده است تا برایتان قسم بخورم که دیگر به معنای هیچ واژه ای معتقد نیستم. شاید بیرسید:

"پس برای چه همین حرف ها را هم می زنی؟"

خیلی روشن است. برای این که از من خواسته اند. و من انجام می دهم، و به همان دلیل که همه آن کارهای دیگر را انجام دادم. اول این طور فکر نمی کردم. حتی آن موقع که دستگیر شده بودم به همه چیز فکر می کردم جز این یکی. همه چیز به خوبی و خوشی گذشت. مرا توی خیابان دستگیر کردند. کمی از همان شکنجه های معمول، مثل بستن به تخت و شلاق زدن به کف پا و کمر و باسن، یا شوک برقی و دستبند قبایلی و آویزان کردن و سوزاندن با سیگار "وینستون" که حرارتش بالاتر است. من هم طبق معمول همه را تحمل کردم و فرارهایم را که سوزاندم، آن وقت همه چیز را لو دادم. باز هم طبق معمول، بازجوییم به نتیجه نرسید، چون همه اطلاعات سوخته بود. خودش هم می گفت: همان موقعی که مرا می زده، اعتقاد نداشتم است که من ظرف آن چند ساعت حرفی بزنم و تنها یک کار اداری را انجام می دادم. من حرف نزنم، و وقتی هم حرف زدم، فقط برای این بود که دیگر دلیلی نداشتم کتک بخورم. در حالی که هنوز هم می توانستم ساعت ها و شاید روزها کتک را تحمل کنم و چیزی را لو ندهم. اما حالا که دلیلی نداشتم و سازمان پیشرفته ما حساب همه چیز را کرده بود و من می توانستم دومین فرارم را که سوزاندم، به راحتی حرف بزنم، بدون آن که کسی دستگیر شود، چه اجباری داشتم که شلاق بخورم؟ نشستم و همه چیز را گفتم و به ریش بازجوییم هم خندیدم. حتی برای اینکه دلش را بسوزانم، گفتم:

"خیلی دلم می خواست تو را هم می گفتم."

و بازجوییم خیلی خونسرد پرسیده بود:

"مگه منو می شناختی؟"

گفتم بودم. "آره از رادیوی انقلابیون اسمتو شنیده بودم و با کارات آشنا بودم. همین!"

و او چقدر از این شهرت خوشش آمده بود و درست مثل یک آدم موفق که از اعتماد به نفسش شنگول است، برای خودش سیگار روشن کرده بود و بعد مثل یک گارسون خوش برخورد، یکی از همان ورقه های شبیه امتحانی آرم دار را آورده بود که:

"اظهارات خود را با چه گواهی می کنی؟"



و او گفته بود انگشت هم بزخم بقیه کار معلوم بود، حتی احتیاج نبود اتهامات داستان را بشنوم و آن ماده " دخول در دسته اشرا مسلح " را که حداقل مجازاتش اعدام بود در پرونده ما ببینم. این را حتی قبل از دستگیری می هم دانستم که حکم تیر من در آمده است. برای همین، وقتی زخم " سوسن " و " مونا " دخترم و مادرم " نرگس " به ملاقات آمدند، با آن ها برای همیشه خداحافظی کردم و بهشان گفتم که منتظر من نباشند، این ممکن است دیدار آخر باشد. علی الظاهر هم بود، چون بعد از دادگاه اول، مرا به سلول انفرادی بردند؛ دوباره پس از دادگاه دوم، به سلول انفرادی آوردند، و من همه آن یک ماه ظاهر سازی فرجام خواهی را به سایه نحیف خودم روی دیوار نگاه کردم و حساب روز و ساعتش را نگه داشتم، تا شبی رسید که فردا صبحش باید تیرباران می شدم. آن قدر قیلاز دستگیری ام راجع به زندان و مراحل شکنجه و اتفاقاتی که ممکن بود بیفتد، خوانده و شنیده بودم که همه چیز از قبل برایم مثل روز روشن بود. پس طبیعی بود که فردا صبح، درست یک ماه پس از دادگاه دوم، مراسم اعدام من اجرا شود. از این رو سعی کردم خودم را برای این حکم آماده کنم. لابد می گوید چرا این قدر بی احساس از شب مرگم حرف می زدم و مثلاً نمی گویم آن شب چه حالی داشتم و چه می کردم. این خیلی طبیعی است. من الان در شرایطی هستم که بدون احساساتی شدن به آن لحظه ها می اندیشم و برایم علی السویه است که در آن شب ترسیده باشم، یا شوق رفتن از این دنیا را داشته باشم. در واقع هر دو بود. وقتی بدانی رفتنت حتمی است و همه چیز در اینجا تمام شده است، دلت می خواهد زودتر این اتفاق بیفتد.

مرگ محتوم، راحتتر و پذیرفتنی تر از مرگ مشکوکی است که معلوم نیست کی از راه می رسد. هر چه هست، در این لحظات آخر، انتظاری کشنده یقه آدم را می گیرد. از این که همه چیز به این سادگی تمام می شود و امکان بازگشتش نیست و از این که آدم نداند به کجا خواهد رفت، و این یکی از همه بدتر است. آن شب، تقریباً ساعت هشت بود که صدای در بند بلند شد و صدای گام های نگهبان تا پشت در سلول آمد و تملیک در سلول کشیده شد و نور بر من ریخت و من هیكل ضد نور نگهبان را چون يك هیولا روی خودم دیدم. نمی دانم چرا این قدر در خودم احساس کوچکی می کردم. انگار قدم نصف شده بود و حتی وقتی بی اختیار با صدای نگهبان بلند شدم و ایستادم، باز هم همین احساس را داشتم، درست نصف قد او را داشتم و او از پهنا چند برابر من بود.

نگهبان، چشم بند را به چشمم زد و دستم را گرفت و در سلول را بست و با پوینت هایش دمیایی های پلاستیکی خشک را به سمت پالم سر داد و من پوشیدم و راه افتادم. از پله ها که بالا می رفتم، فهمیدم به اتاق بازجویی در طبقه دوم فلکه می رویم. احساسم با بارهای قبل که برای بازجویی از این پله ها ایستاده و نشست رفته بودم، فرق می کرد. وارد اتاق بازجویی که شدم، نگهبان چشم بند را برداشت و رفت، و مثل همیشه چند ثانیه طول کشید تا چشم هایم بازجو و انتقالش را به وضوح ببینم. هیچ از آن نورهای موضعی توی فیلم ها خبری نبود. دو مهتابی، اتاق را روشن می کرد و زیر آن نور، رنگ بازجویی پریده می نمود، برای یک لحظه احساس کردم، او هم از مرگ من ترسیده است. تعارف کرد که بنشینم و حتی برایم سیگار روشن کرد و پرسید:

" چیزی میل داری؟ "

منگ تر از آن بودم که جوابش را بدهم. اگر امکانش بود، حالا از خودش می پرسیدم که در آن لحظه چه جوابی به او داده بودم. ولی احساس می کنم که زیاد در بند آن نبودم که فداگری کنم و بگویم نه. در آن لحظات آخر با خودم صمیمی تر از آن شده بودم که با رد تعارف و مقاومت منفی خود را به رخ کشم و باز هم انقلابی بنمایم. همین که به راحتی آماده مرگ بودم و پل های پشت سرم را خوب خراب کرده بودم که حتی اگر بخوام، نتوانم برگردم، برای من کافی بود. نمی ترسیدم و امیدي به زندگی نداشتم و پرونده ام سنگین تر از آن بود که احتمال عفوی وجود داشته باشد و من اصلاً راحت تر از این بودم که " حس اید " را مثلاً از اعدام بهتر بدانم. اما اگر هم در مقابل تعارف او چیزی نخواست بودم، برای این بود که لابد چیزی نمی خواستم. در آن لحظه، همان حس را داشتم که موقع وصل کردن شوک برقی، بارها به من دست داده بود. کرخ شده بودم، تنم سوزن سوزن می شد و از چشم هایم ابر برمیخواست.

برای چند لحظه نمی دانستم کجا هستم. دقیق یادم نیست که چطور روزنامه را نگاه کردم و توانستم بر آن همه ستاره که در چشمهایم منبسط می شدند، فائق آیم. درست بود. سوسن، مونا و مادرم، و یک مرد غریبه که راننده بود، در اثر تصادف با یک مینی بوس کشته شده بودند.

من نمی توانم حس آدمی را که از مرگ خودش با خبر است برای شما بگویم. این حس، قابل انتقال نیست. حتی شنیده ام خیلی از محکومین عادی، این را باور نمی کنند که رفتنی اند و برای همین، آرام و رام تا پای جویه دار می روند. اما من باور کرده بودم. پس شاید این گفته در مورد آن ها هم دروغ باشد.

چند لحظه ای نگذشته بود که دوباره بازجویی به حرف آمد:

" هیچ دلم نمی خواست بهت یه خبر بد بدم "

کلماتش به نظرم مسخره می آمد. پیش خودم فکر کردم آن قدر احمق است که نمی داند من خبر اعدامم را در دادگاه که بودم، شنیدم و حتی می توانم ساعت و دقیقه اش را هم حدس بزنم، اما او مثل این که حس من را خوانده باشد. تجربه این قیافه اش را داشتم. خیلی این نقش را بازی می کرد که همه چیز را می داند و حتی افکار مرا می تواند بخواند - گفت:

" نه، نه، اعدام نمی گم، اونو می دونی. یه خبر بدتره. برای همین دلم نمی خواست تو این لحظه که داری برای مرگ آماده می شی این خبر و بهت داده باشم. بیا خودت ببین. همه چیزو روزنامه نوشته ". روزنامه ای را جلوی من انداخت. هنوز منگ بودم. برای همین، عکس العملی نشان ندادم و روزنامه افتاد زمین. خودش آن را برداشت تا نشان بدهد. لای ورق هایم را باز کرد، اما چیزی نیافت. دوباره نگاه کرد و باز هم ادای آن را آورد که چیزی را که می خواهد، نمی یابد. روزنامه را روی میز من گذاشت و بیرون دوید. احساس کردم به خاطر آن آرزمانی که تا اینجا کشیده شده ام، باید هوشیار تر از آن باشم که گول بازی آخر او را بخورم. هر چند به حکم سازمان پیشرفته ای که داشتم، اگر هم گول می خوردم و تصمیم می گرفتم به ای بزمن، دیگر نمی توانستم و همین به من یک اعتماد به نفس تشکیلاتی می داد. ولی یک حس درونی، کنجگویی مرا تحریک کرده بود و می خواستم ببینم چه خبری ممکن است از خودشان ساخته باشند و یا چه خبر واقعاً درستی است که از خبر اعدام یک نفر هم مهم تر است.

بازجویی با یک روزنامه مجاله شده جرب و چیلی به اتاق برگشت و گفت:

" بیا، اینهاش، با ظرف غذا برده بودند بیرون. این نگهبانان خردن "

از توی روزنامه عکس یک ماشین تصادف کرده را نشان من داد. مدتی به او، انگشت اشاره اش و عکسی که نشانم می داد، خیره شدم و چیزی درنیافتم. بعد روزنامه را روی دسته صندلی من گذاشت و رفت پشت میز نشست و گفت: " به هر جهت متأسفم، سرنوشت، این طور می خواسته که تو و خانواده ات یه جا از این دنیا برین "

در آن لحظه، همان حس را داشتم که موقع وصل کردن شوک برقی، بارها به من دست داده بود. کرخ شده بودم، تنم سوزن سوزن می شد و از چشم هایم ابر برمیخواست. برای چند لحظه نمی دانستم کجا هستم. دقیق یادم نیست که چطور روزنامه را نگاه کردم و توانستم بر آن همه ستاره که در چشمهایم منبسط می شدند، فائق آیم. درست بود. سوسن، مونا و مادرم، و یک مرد غریبه که راننده بود، در اثر تصادف با یک مینی بوس کشته شده بودند.

نگهبان، مرا به سلولم برگرداند و بازجویی اجازه داد که آن کاغذ جرب روزنامه را با خودم به سلول ببرم. توی سلول، آن خبر را هزار بار خواندم و باور نکردم. لابد وقتی از ملاقات با من بر می گشته اند، دچار حادثه شده اند، لابد راننده خواب بوده... و اصلاً چه فرقی می کرد؟ مهم این بود که آن ها غیر منترقیه و زودتر از من مرده بودند. به هزار شکل مختلف، تصادف آن ها را برای خودم تصویر کردم.

حتی یاد هستم که بلند بلند گریه می کردم و سرم را به در سلول کوبیدم. نزدیکی های صبح، بازجویی آمد توی سلول من و صندلی نگهبان را گذاشت و از فلاسک دستی همراهش برایم چایی ریخت و گفت که این اتفاق برای همه می افتد و بهتر است زیاد خودم را ناراحت نکنم و برای اعدام خودم آماده باشم. حتی چایی خودش را نخورد و اصرار کرد که من بخورم. خیلی حرف ها زد که من به هیچ کدام گوش نکردم؛ چرا که در ذهنم تصاویر غریبی عبور می کرد و خیال مرا با خود می برد. تصادف خانواده ام، مأمورین تیرباران، بچه هایی که بیرون زندان از فردا اعلامیه شهادت مرا پخش می کنند ...

بعد دوباره صدای در بند آمد و بازجو از من خداحافظی کرد و من مثل آدم های مرده احساس کردم که کینه ام را از دست داده ام. سایه مرگ، مرا در یک خلصه ای برده بود که اصلاً به جا نمی آوردم که او دشمن من است و دارد مرا برای اعدام می فرستد. و ابتدا بهایی نمی دانم به نگهبان هایی که مرا برای مرگ می بردند و آن قدر آرام دست مرا گرفته بودند که گویی مرخصی عزیز را با احتیاط برای مداوا می برند.

حالا نمی دانم چرا یک باره فکر کردم وقتی تیربارانم کنند، یک سر پیش خانواده ام می روم و نمی دانم چرا احساس می کردم آن ها را با همان سر و کله شکسته می بینم و چرا خودم را آن طور با سینه سوراخ تصور می کردم، بیچاره مونا، بیچاره سوسن، خدا کند زود مرده باشند. حتی نمی توانستم تصمیم بگیرم که ای کاش آن ها زنده بودند و عصه مرا می خوردند و در آن زندگی پر مشغله بیرون، روزگار می گذرانند، یا این که خوب شد مردند و راحت شدند.

هر چه بود حس عزیز مرده ای را داشتم که برای اعدام او را می برند و بین مادرمدگی و خودمدگی، بندبازی می کند؛ از حالا مرده ای بودم عزادار خویش که عصه مزار بی عزایش را می خورد. " پادگان چپیزر " را جور دیگری تصور می کردم. چرا مرگ دیگران برایم آن قدر رمانتیک می نمود، اما حالا این فضا آن قدر عادی و معمولی بود که انگار آدمی که قرار بود تویش بمیرد، هیچ ارزش سیاسی و عاطفی نداشت و انگار تنها برای حمام، به یک محله غریب و آشنا آمده بودیم. از آمبولانس که پیاده شدم، چند نگهبان دوره ام کردند. یکی شان که از همه گنده تر بود بقیه را عقب زد و دست مرا کشید و گفت:

" برین عقب، باز مردمخوری راه انداختین؟ برین عقب، خودم چیز میزاشو بین تون تقسیم می کنم "

نگهبان ها ایستادند و او مرا چند قدم این طرف تر کشید و شروع کرد به بازرسی بدنم و همان طور که دست به پاهایم می کشید، پرسید:

" تبع همرات نداری؟ "

گفتم: " تبع؟! برای چی؟ "

گفت: " که یه وقت از ترس مرگ، خودکشی نکنی، سابقه داشته "

دلم می خواست با لگد بزمن توی صورتش، ولی فقط نف کردم که کمی آن طرف تر افتاد.

دوباره پرسید: " ساعتت کو؟ ... از ما ز رنگ تراش هیلی هیو کردند؟ "

یکی از نگهبان ها جلو آمد و گفت:

" کیسه لباسش تو ماشینه، درآرم؟ "

همان که گنده تر بود، گفت:

" نه، بعدا. دهنشو وا کن ببینم "

و خودش با مشت زد توی لب من و لب هایم را از هم باز کرد و گفت:



" اح کن، اح کن " !

و من يك باره احساس كردم توي دندان سازهي هستم و دندان هايي را مي كشند و انگشتم را با حرص، گاز گرفتند و توي صورتش تف كردم. آن وقت نگاهي ها افتادند به جانم و با لگد و مشت زدند توي صورتم و دهانم را باز كردند و يكي از نگاهي ها گفت:

" نداره. همه دندانها سالمه خواهر..."

و همان كه گنده تر بود، تف كرد توي دهنم و بعد همه نگاهي ها يكي يكي تف كردند توي دهنم و يكي شان دهانم را باز نگاه داشته بود و مي خواست ادرار كند كه حوصله اش نيامد و ولم كرد و دوتاشان مرا بردند و بستند به درخت كهنه و سوراخ سوراخي كه پوستش از خون خشكيده پر بود و خاكش رنگ زمين تعويض روغني ها را داشت و دل آدم را به هم مي زد.

بعد چشم هايي را بستند و همين طور با خودشان حرف زدند و من همه جايم شروع كردم به لرزيدن و گزگز كردن و هي زانوهايي تا خورد و يكي شان حكم دادگاه را خواند و من احساس كسي را داشتم كه هزار ساعت توي برف غلنديه باشم و همان كه حكم را مي خواند " به زانو " گفت و " آماده " گفت و " شليك " گفت و شليك كردند. و من بدون هيچ دردي، سرم اويزان شد. اما هنوز صدای آن ها را مي شنيدم. چند لحظه بعد صدای يك ماشين از دور آمد كه ايستاد و بعد يكي تير خلاص را توي سرم شليك كرد و باز هم من دردي حس نكردم. فقط همه سرم ابتدا منقبض شد و بعد انقباض ناخودآگاه همه عضله هايي را از دست دادم و راحت شدم و احساس كردم ادرارم پاهايي را داغ كرد. و اين آخرين گرمای شهنشادك زندگي من بود.

نگهيان ها زدند به خنده و همان كه گنده تر بود، چشم بند مرا باز كرد و موهايي را گرفت توي دستش و گفت:

" به دور ديگه دهنتم و اكن ببينم به من كلك نزده باشي."

و من احساس كردم ديگر طوريم نيست، دردم نمی آيد. ولي هنوز توي دست آنها اسيرم و حالا دلم مي خواست بدوم و نمي توانستم. يكي از نگاهي ها آمد و با لگدت پرسيد:

" بازش كنيم؟ "

همان كه گنده تر بود، گفت:

" آره، بايد برش گردويم دير شد."

و من رنجي غريب به دلم افتاد. از اين كه مرده بودم و هنوز در دست آن ها بودم. آن ها كه بازم كردند، هنوز روي پاهايي خودم بودم. سينه ام خوني نبود، اما پاي درخت، خون تازه ريخته بود. بازجويم آمد جلوي من و دستش را دراز كرد و گفت:

" من از اداره بازجويي مرده ها خدمت مي رسم، خوشبختم !"

و نگاهي ها خنديدن و دست مرا گرفتند و گذاشتند توي دست بازجو و بعد هلم دادند و سوار ماشين كردند.

هيچ توضيحي نمي توانم راجع به حس آن لحظه برايآن بدم! حوادث زيادي بر من گذشته است كه سايه يك ابهام را روي گذشته هاي من كشيده است. همه چيز را الان آبي رنگ به ياد مي آورم و حتي كمي بنفش، كه گاهي به سرخي مي زند و انگار همه چيز را، حتي خودم را، از پشت يك طلق كثيف نگاه مي كنم. يا از پشت عينك يك مرده كه از سردخانه به هواي داغ آمده باشد، همه تصاوير در نظرم

چركمرده مي آمد و اصلا نمي فهميدم كجايم. تا اين كه توي ماشين، بازجو يك سيگار براي روشن كردن و گفت:

" حكم دادگاه در مورد تو اجرا شد و از الان تو رسماً مرده اي و خيرش را هم روزنامه ها چاپ مي كنن، ديگه به قهرمانان ملي پيوسته اي."

بعد حتي براي خودش سيگار روشن كرد و به راننده اش گفت كه ضبط را روشن كند. صدای موسيقي اي كه سراسر جعب بود و آژير آمبولانسي كه در يك تونل مي رود، ماشين را پر كرد و من با حيرت، بيرون را نگاه مي كردم.

## ويلاگ نويسان

### ترانه ای تقدیم به ابطحي

#### ای هم قبیله

عزيز بومی ای هم قبیله

رو اسب غریب چه خوش نشستی

تو این ولایت ای با اصالت

تو مونده بودی تو هم شکستی

تشنه و مومن به تشنه موندن

غرور اسم ديار ما بود

اون كه سپیدی به باد حسرت

تمام دار و ندار ما بود

كدم خزون خوش آواز

تو رو صدا كرد ای عاشق

كه پر كشيدي بی پروا

به جستجوی شقایق

كنار ما باش كه محزون

به انتظار بهاريم

كنار ما باش كه با هم

خورشيد و بيرون بهاريم

هزار پرنده مثل تو عاشق

گذشتن از شب به نيت روز

رفتن و رفتن صادق و ساده

نيامدن باز اما تا امروز

خدا به همراه ای خسته از شب

ترانه را از اینجا بشنويد <http://www.hotshare.net/audio/I0562I-1736758DI.html>



## بیانیه شماره ۱ کمیته هماهنگی خبررسانی جنبش سبز مجلس آنجاست که مردم هستند

"خبرگزاری سبز ایران" پایگاه مرکزی "کمیته هماهنگی خبررسانی جنبش سبز" که برای ایجاد هماهنگی خبری تشکیل شده و بیانیه های آن در "سایت" و "روزنامه سبز" منتشر می شود، اولین بیانیه این کمیته را بشرح زیر منتشر کرد:

ایرانیان، رهروان جنبش سبز

کودتاجیان برای تحلیف رئیس دولت کودتا - محمود احمدی نژاد- روز چهارشنبه ۱۴ مرداد را انتخاب کرده اند که مصادف است با سالگرد انقلاب مشروطیت. کودتاجیان می خواهند سمتی را که با کودتادست آورده و برای حفظش خون پاک جوانان ایران را بر زمین ریخته اند در روز انقلاب آزادی تطهیر کنند. پاسخ ایرانیان و رهروان جنبش سبز به این ترفند جدید رئیس جمهور غیر قانونی یک "نه" دیگر است. برنامه های متعددی برای روز چهارشنبه از سراسر ایران به "کمیته هماهنگی" رسیده که به صورت زیر جمع بندی و به همگان پیشنهاد می شود:

۱۴ مرداد ۱۳۸۸

محل تجمع

تهران : میدان بهارستان

شهرستانها : در مقابل بازار اصلی شهر

ساعت ۹ صبح

در صورت اشغال مناطق یاد شده، تجمع در میادین اصلی شهرها و محلات مختلف برپا خواهد شد.

"کمیته هماهنگی"، دعوت رهروان جنبش سبز از رئیس جمهور منتخب میر حسین موسوی و مهدی کروبی و محمدخانی را برای پیوستن به مردم در میدان بهارستان به اطلاع آنان می رساند.

"کمیته هماهنگی": خانه فیلم مخملباف- هوشنگ اسدی- نوشابه امیری- فریبرز بفائی- محسن سازگارا- علیرضا نوری زاده- فرهنگسرای پویا

۱۲ مرداد ۱۳۸۸